

گفتگوی نوشتاری (۲)

بابک امیر خسروی و کاظم علمداری



مجموعه ای که در زیر می آید، بخشی از بحث ها در درون ای میل لیست اتحاد جمهوریخواهان ایران است. موضوع اصلی این بحث ها «انتخابات آزاد» و جایگاه آن در استراتژی و سیاست اتحاد جمهوریخواهان و دیگر نیروهای سیاسی در ایران است. گزیده ای از این بحث ها با توافق نویسندگان برای اطلاع عموم منتشر می شود.

دوست عزیز و ارجمندم آقای امیرخسروی، سلام

برخلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید:

"سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر در شرایط کنونی پیکار برای تامین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تامین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تامین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و غنلی ما، در درجه نخست نیروهای سبز و اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جنابعالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما را به سیاهووشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهدار می خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می شود و یا ادامه می یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می آید؟

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقراری حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و در چه مرحله ای باید طرح شود؟

4. با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع متهمان را به یازده سال زندان محکوم می کند، و به وبلاگ نویس را اعدام می دهد، در پیکار شما، حکومت فقها و نظامیان چگونه حذف و حاکمیت مردم برقرار می شود؟

5. در پیکار شما آیا محافل جهانی مانند سازمان ملل، آنطور که دکتر یزدی خواسته است، یا دول دیگر، آنطور که خانم آن سان سو چی در گذار برمه به دموکراسی پیش می برد، نقشی دارد؟ آیا اساسا فکر می کنید که مردم ایران متحد جهانی هم دارند و آنها کدامند؟

با احترام فراوان کاظم علمداری (ارسالی 2012/05/09)

بابک امیر خسروی:

جنبش های اجتماعی را در نبود حداقل آزادی ها و احزاب سیاسی و سندیکاها چگونه می خواهید راه بیندازید؟

دوست عزیزم آقای علمداری، پس از عرض سلام!

نامه اخیرت رامثل همیشه با علاقه و اشتیاق خواندم. با کمال میل نظرم را درباره نکات اصلی مندرج در آن خواهم داد. فقط درانتظار پاسخ های آقای سیاوشی به پرسش هایم هستم. چون نکات مشترکی با نامه های شما دارد که مایلم یکجا به آنها بپردازم.

در اینجا تنها یک سوال دارم و خواهش می کنم توضیح بدهید: این جنبش های اجتماعی را کلید و اهرم اصلی برای دفع دیکتاتوری می پندارید، در نبود حداقل آزادی ها و وجود احزاب سیاسی و سندیکاها و تشکلات مدنی دیگر؛ و در این شرایط سرکوب و خفقان و بسته جمهوری اسلامی که آنهمه روی آن تکیه می کنید؛ چگونه می خواهید به راه بیندازید؟ و هدایت کنید که قابل کنترل باشد و به شورش های کورخیابانی منجر نشود؟ همین پرسش البته در مورد «محاصره مدنی» نیز مطرح است. ارادتمند بابک 2012/05/13

کاظم علمداری:

جنبش های اجتماعی دقیقا به این دلیل به وجود می آیند که حکومت ها نمی گذارد این نهادها ساخته شوند.

سلام به دوست عزیزم، بابک جان

از توضیحات اصلاحی شما بسیار سپاسگزارم .

در ضمن آیا شما یاداشت زیر را که دیروز در پاسخ پرسش شما فرستاده بودم دریافت کردید؟ چون من خودم بر خلاف سایر ایمیل ها آنرا دریافت نکردم و دوباره به لیست فرستادم ولی باز دریافت نکردم. یاداشت آقای نگهدار را هم دریافت نکردم و از طریق ایمیل آقای پرزین مطلع شدم.

با احترام

کاظم

دوست عزیزم آقای امیر خسروی، با سلام و سپاس از پرسش روشننگرایانه شما هرزه‌ری پاد زهر خود را دارد.

در تمام جوامعی که جنبش های اجتماعی دگرگونی ایجاد کرده اند دیکتاتوری و خفقان بوده و امکان ساخت حزب و سندیکا و تشکل مدنی نبوده است. جنبش های اجتماعی در کشورهای اروپای شرقی، آمریکای لاتین، کشورهای آسیایی، و خاورمیانه در شرایط اختناق بوجود آمدند و موفق شدند که دیکتاتوری را در یک بزنگاه تاریخی حذف کنند. تقریبا هیچ یک از این جنبش ها به شورش های کوربدل نشدند، ولی ممکن است گفته شود که رهبری جنبش های بهار عربی بدست جریانات غیردمکراتیک افتاده است، که دآوری در این موارد نیز زود است. آنچه در دوره پیش و پس از انتخابات سال 88 رخ داد ناشی از شکل گیری جنبش اجتماعی سبز بود که دلایل ناکامی آن باید مطالعه شود. آیا آن جنبش به شورش های کوربدل شد؟ تلاش برای ایجاد حزب و سندیکا و تشکیلات مدنی هیچ زمان نباید متوقف شود، ولی اینکه به امید شکل گیری آن بنشینیم و باطرح های دیگر مخالفت کنیم، درست نیست. دقیقا جنبش های اجتماعی به این دلیل بوجود می آیند که حکومت نمی گذارد این نهادها ساخته شوند. اگر امکان ساخت آنها بود، انتخابات آزاد هم می بود و شما ومن هم در مملکت خودمان بودیم و

دریکی از احزاب قانونی خواست های سیاسی خود را پیش می بردیم. گره کار در این است که دیکتاتوری مانع ایجاد همه آنها از جمله آزادی است.

بنابراین، پرسش شما در مورد هرطرحی، از جمله طرح شما به مراتب بیشتر مطرح است. زیرا نهادهای حزبی ومدنی وسندیکایی نمی توانند غیر قانونی فعالیت کنند، جنبش های اجتماعی از اساس غیرقانونی و علیه بی قانونی شکل می گیرند. در شرایطی که فردی مانند خاتمی اجازه فعالیت سیاسی ندارد و حکومت مانع یک تجمع بیست نفره می شود، مراسم دفن و کفن راسرکوب می کند، وکیل مدافع را زندان می کنند و موارد بسیاری که نیاز به بازگو کردن آنها نیست چگونه می خواهید حزب و سندیکایی بسازید که دیکتاتوری کنارزند؟ مگر رهبران سندیکای شرکت واحد در زندان نیستند؟ مگر احزاب اصلاح طلب غیر قانونی اعلام نشدند؟ مگردراین سی و سه سال ما خواستی جز آزادی داشته ایم؟ پاسخ حکومت به خواست ها چه بوده است؟

باید کوشید که جنبش سبز قوام و دوام یابد و کمبودهای آن جبران شود و در کنار آن خرده جنبش های دیگر شکل بگیرد. و گذاشت یأس و ناامیدی غلبه کند. متأسفانه کسانی از درون اصلاح طلبان می کوشند که جنبش سبز را از بین ببرند. باید با آنها مقابله کرد.

ارادتمند شما **علمداری** (ارسالی 13/05/2012)

یادداشت ارسالی علمداری 14/05/2012

برخی تفاوت ها و توافق ها برای دگرگونی آنطور که من می فهمم:

فرخ نگهدار از یکسو به سیاووشی و از سوی دیگر به امیرخسروی نزدیک است. او هم به استراتژی انتخابات آزاد و هم به پیش شرط های انتخابات آزاد تکیه می کند. او می خواهد با همه نحله ها، از جمله رژیم گفتگو کند. او فرض را بر آن نهاده است که رژیم هم یک نحله است و اهل گفتگو. این امر سبب می شود طرح او از دیگران جدا بیفتد. او گفتگو را برای تامین پیش نیازهای انتخابات آزاد لازم می داند.

بابک امیرخسروی استراتژی مبارزه با رژیم را به مراحل مختلف تقسیم می کند. پیکار با رژیم در مرحله نخست برای آزادی های اولیه مانند آزادی قلم و بیان (پیش نیازهای انتخابات آزاد) است. مرحله بعدی خواست انتخابات آزاد طرح می شود. رفع سایر مشکلات برای برقراری حاکمیت مردم، از جمله جدایی دین و دولت و پایان بخشی به ولایت مطلقه فقیه در مراحل نهایی انجام می گیرد.

رضا سیاووشی باید از خواست منطقی، قانونی، خالی از خشونت انتخابات آزاد برای چالش رژیم و سازماندهی مردم استفاده کرد. برخورد او به این خواست استراتژیک است. به این معنا که تا عملی شدن این خواست باید این شعار حفظ شود. فرض او این است که رژیم دیگر رأی اکثریت را ندارد و در رقابت انتخاباتی آزاد نهایتاً بازنده خواهد بود و جامعه با هزینه کم به دموکراسی می رسد.

امیرحسین گنج بخش می خواهد با شعار انتخابات آزاد، نهاد های مدنی بوجود آورد که ضمن محاصره و درتنگنا قرار دادن خالی از خشونت رژیم با این نهاد ها، دموکراسی آینده را هم تضمین کند. (دموکراسی بدون نهاد های مدنی دوام نمی آورد) **حبیب پرزین**، استراتژی انتخابات آزاد را درست نمی داند و بر آشتی ملی تکیه می کند.

کاظم علمداری گفتگو با رژیم، حتی اگر ممکن باشد، شطرنج با گوریل است. آشتی ملی منوط به تناسب قوا یا درماندگی رژیم است، که فعلاً وجود ندارد. ریشه استبداد دینی ادغام دین و دولت و مقام مادام العمری ولایت مطلقه فقیه است. دیکتاتوری در هیچ جامعه اجازه انتخابات آزاد و شکل گیری پیش نیازهای آن را نداده است. اما انتخابات آزاد خواستی قانونی، خالی از

خشونت و مردم پسند است و می تواند در خدمت رشد جنبش های اجتماعی قرار بگیرد. تنها جنبش های اجتماعی حریف دیکتاتوری می شوند. بنابراین جنبش سبز را باید دوام و قوام بخشید.

رژیم جمهوری اسلامی انتخابات آزاد و پیش نیازهای آنرا اهرم از دست دادن قدرت انحصاری خود می بیند. بنابراین، با تمام توان مانع آن می شود. آنها سهمیم کردن نیروهای متزلزلی مانند خاتمی در قدرت را صدمه به ساختار قدرت انحصاری خود می بینند. تنها ادامه وضعیت کنونی را می پذیرند و به جای گفتگو و کنار آمدن با مخالفان، سرکوب را راه حل مشکل خود می دانند.

اگر برداشت من نادرست است می بخشید. لطفا اصلاح کنید.

علمداری

بابک امیر خسروی:

نقشه راه پیشنهادی من، به صورت ایجابی: «پیکار برای تامین حاکمیت ملت»!

دوست ارجمندم کاظم علمداری، پس از سلام!

ابتکار جالبی برای روشن دیدن تفاوت ها و همسوئی هاست. ولی متأسفانه، موضع من درست بازتاب نیافته است. **بخش مربوط به جمع بندی نظرم رادرم تن ارسالی شما با رنگ بنفشه** ملاحظه می کنید. امیدوارم هم شما و نیز سایر دوستان، در اشاره به نقشه راه پیشنهادی من، عنایت کرده و موضع مرا، به گونه ای که بار دیگر در زیر نقل کرده ام، بازتاب داده و مورد توجه قرار دهند.

ارادتمند بابک امیر خسروی 2012/05/14

برخی تفاوت ها و توافق ها برای دگرگونی آنطور که من می فهمم:

.....

بابک امیر خسروی استراتژی مبارزه با رژیم و دستیابی به حاکمیت ملت را به مراحل مختلف تقسیم می کند. پیکار با رژیم در مرحله نخست برای آزادی های اولیه مانند آزادی قلم و بیان و مطبوعات (و نیز پیش نیازهای انتخابات های آزاد) است. **مرحله بعدی** خواست انتخابات آزاد طرح می شود. رفع سایر مشکلات برای برقراری حاکمیت مردم، از جمله جدایی دین و دولت و پایان بخشی به ولایت مطلقه فقیه در مراحل نهایی انجام می گیرد. تامین پیش نیازهای **انتخابات های آزاد** (از جمله لغو نظارت استصوابی) برای گزینش نهادها و ارگان های حکومتی، نظیر انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای و نظایر آن، **بخش جدائی ناپذیر و محوری همین مرحله** از پیکار نیروهای سیاسی **آزاد بخواه و مردم ایرانست**. زیرا نتیجه آن، دستیابی نیروهای اصلاح طلب و آزادیخواه به قوه مقننه و مجریه و شوراهاست؛ که توازن نیروها را به هم می زند و طرح و تصویب لوایح در راستای آزادی و حاکمیت ملت را فراهم می سازد.

در مرحله بعدی، پس از ارزیابی دوباره توازن نیروها، و سنجش آمادگی ذهنی نیروهای سیاسی و فاکتورهای دیگر، طرح های مطالباتی نظیر لایحه تازه قانون مطبوعات، انحلال دادگاه های انقلاب، لغو دادگاه ویژه روحانیت، لوایحی در راستای دفاع از حقوق زنان و نظایر آن، پی گیری می شود.

تمام این مطالبات در چارچوب قانون اساسی و از راه های مسالمت آمیز قانونی شذنی است. سپس، و در مرحله بعدی، طرح خواست هائی نظیر برداشتن صفت «مطلقه» از ولایت مطلقه فقیه کنونی، محدود کردن دوره اشغال مقام رهبری، شورائی کردن آن، بازنگری در ترکیب مجلس خبرگان و...

ابن ها وی گمان برخی دیگر از مطالبات، گام به گام؛ و هر بار با ارزیابی توازن نوین نیروها صورت گرفتنی است. و از حالا قابل طرح و پیش بینی نیست. چه بسا در شرایط مساعد بتوان سرعت بیشتری به تحقق این گونه خواست ها، بخشید.

این راهم تاکید کنم که نقشه راه پیشنهادی من، نه به صورت **سلبی**، در بیان: «**پیکار با رژیم**»، بل به صورت **ایجابی** در بیان: «**پیکار برای تامین حاکمیت ملت**» پیش می رود. که ماده های قانونی آن، قابل استخراج از قانون اساسی نیز می باشد. تاکید من در اتخاذ رویکرد **ایجابی** طرح مسائل سیاسی، تنها ناشی از تجربیات تلخ زندگی طولانی سیاسی من نیست. بلکه در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، پدیده «حاکمیت»، دربرگیرنده نیروهای موثر اصلاح طلب درون و پیرامون آن نیز هست، که به طور عینی و عملی، البته با شدت وضع؛ آمادگی برای پذیرفتن اینگونه مطالبات دارند و برای تحقق آنها، تلاش می ورزند. (پایان توضیح)

بابک امیر خسروی:

من معتقد به اصلاح و تغییر و استحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم

کاظم جان سلام!

در آخرین نامه ات نوشته بودی: «این نوشته آخر من در این رابطه خواهد بود. به نظر من آنچه باید گفته شود گفته شد!» چه شد که بیش از چند روز تاب نیاوردی! از شوخی گذشته نامه ات را، به فال نیک گرفتم و ادامه گفتگو با آن دوست عزیز را استقبال می کنم. امیدوارم به تفاهم بیشتری برسیم. به پرسش هایت در متن نامه ات پاسخ می دهم. آنچه من نوشته ام، بارنگ بنفش و توضیح بابک مشخص شده اند.

قربانت بابک 2012/05/10

دوست عزیز و ارجمندم آقای امیر خسروی، سلام

برخلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید:

" سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر در شرایط کنونی پیکار برای تامین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تامین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تامین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و عملی ما، در درجه نخست نیروهای سبز و اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

[

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جنابعالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما را به سیاوشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهدار می خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

توضیح بابک: کاظم جان راستش نمی فهمم نزدیکی ویا دوری احتمالی تحلیل من، از نظریات آقایان نگهداروسیایوشی چه اهمیت ویژه ای دارد که شمامی پرسید؟ پاسخ به پرسش هائی ازاین نوع: «شما می خواهید با کسانی که نگهدارمی خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟» مارا بیهوده وارد نوعی پلمیک بادوستان دیگر می کند که واقعاً نیازی به آن نیست. صادقانه بگویم، من ازوارد شدن در اینگونه بحث ها اکراه دارم وبا اجازه شماازپرداختن به آن دراین میلینگ لیست، که خوانندگان زیادی دارد، پرهیزی کنم. اگر موضوع برایتان مهم است، جداگانه وخصوصی سوال کنید.

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می شود و یا ادامه می یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می آید؟

توضیح بابک: در همان نامه اول در اشاره به منشور «اجا» که من وشما مشترکاً امضا کردیم، تاکید داشته ایم که: «اولین اقدام ماتدوین یک منشور جمهوری خواهی بود. انگیزه ماتمحد ساختن نیروهای پراکنده سیاسی جمهوری خواه بود که هدفشان برقراری یک: نظام جمهوری پارلمانی براساس تفکیک قوای سه گانه وتضمین حقوق وآزادی های فردی واجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشرو رعایت اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور ودولت، که هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار می سازد!»

اطمینان داشته باش که من همچنان برامضای خود صادقانه پایبندم. اگر اختلافی هست، که هست، بر سر «نقشه راه» (Feuille de Route) و «شیوه مبارزه» برای تحقق این جامعه آرمانی ماست. برای دستیابی به این جامعه آرمانی، در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، من معتقد به مبارزه آرام وگام به گام ومسالمت آمیز ومرحله به مرحله پیکارسیاسی هستم. برای پرهیز از طولانی تر شدن مطلب، آنچه را که دراین رابطه درنامه پیشین خود گفته بودم؛ یادآوری می کنم: «زآنجا که من، وضعیت کنونی تناسب نیروها وسلطه لحظه ای اقتدارگرایان را فقط در نظر نمی گیرم ومطلق اش نمی کنم وقابل تغییرمی دانم؛ براین باورم که درحال حاضر، می باید مردم رابرای مبارزه در راستای دستیابی به آزادی های اولیه پایمال شده: آزادی مطبوعات واحزاب و سندیکاها وتشکلات مدنی، وتامین هرچه فزاینده تر حاکمیت ملت از طریق انتخابات های آزاد؛ بهره گیری از راه های آرام ومسالمت آمیز مبارزاتی تشویق وتجهیز کرد.

آنگاه که این آزادی های اولیه، ولی ضروری وبسیار پراهمیت بدست آمد؛ باارزیابی مجدد توازن نیروها وآمادگی ذهنی مردم؛ با تاکتیک های مناسب باشرایط آن روز؛ طرح دیگری ریخت ومبارزه راتا تحقق تمام وکمال حاکمیت ملت، که در آن همه نهادهای حکومت ناشی از اراده ورای آزاد ملت باشد، ادامه داد. دراین پیکار مرحله به مرحله، بیگمان، اصلاح طلبان درون وبیرون حاکمیت، در شمار نیروی اصلی وتعیین کننده آن، قرار می گیرند. بدیهی است که هر قدر نیروهای عرفی وترقی خواه از تبار اتحاد جمهوری خواهان پرتوان تر باشند، رنگ ونشان خود را بر رویدادها و چشم انداز سیاسی کشور برجای خواهند گذاشت».

کاظم جان! ملاحظه می کنید که در نظام فکری من، هم استراتژی وجود دارد وهم هدف روشن است. تفاوت من بابرخیز از دوستان از جمله دراین است که آنها براین باورند که رژیم اصلاح ناپذیر است؛ لذا برای دستیابی به آزادی ودموکراسی می باید آن رابه یک صورتی، برانداخت. از جمله با «استراتژی انتخابات آزاد». ولی من معتقد به اصلاح وتغییر واستحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم. و پیروزی چنین «نقشه راه» را امکان پذیر می دانم.

امید من به توفیق این راه، در تفاوت مهم رژیم کنونی بارژیم شاه، از جمله دراین است که حاکمیت کنونی یکپارچه نیست. ثانیاً واین مهم ترازاولی است؛ وجود نیروی واسطه تنومندی میان دولت ومملت است که خواهان تعییر وتحول در راستای

تأمین «حاکمیت ملت» می باشد. نیروی اجتماعی مهمی که متأسفانه در زمان شاه وجود نداشت. جنبش سبز و اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت و نیروهای سیاسی از تبار نهضت آزادی و ملی- مذهبی ها، دفتر تحکیم و سندیکاها و مستقل و نظایر آنها، در شمار این نیروهای واسطه اند.

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقراری حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و در چه مرحله ای باید طرح شود؟

توضیح بابک: گمان کنم در جریان توضیحات پیشین به اندازه کافی مواضع من در این راستا روشن شده باشد. تنها اضافه کنم که جای مرحله ای آن در پایان نقشه راه، و فرجام این مبارزه طولانی مرحله به مرحله است. فعلاً ما در آغاز این پیکار هستیم که همان دستیابی به آزادی های اولیه است.

4. با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع متهمان را به یازده سال زندان محکوم می کند، و به وبلاگ نویس را اعدام می دهد، در پیکار شما، حکومت فقها و نظامیان چگونه حذف و حاکمیت مردم بر قرار می شود؟

توضیح بابک: چنانکه پیش تر عرض کردم، من وضعیت کنونی را پایدار و مطلق نمی بینم. کاظم جان! اصولاً رویکرد من به مسائل سیاسی، **ایجابی است، نه سلبی**. در نقشه راه مطلوب من، هرگونه توفیق کوچک و بزرگ ایجابی، در دستیابی به آزادی و حقوق انسانی؛ مثلاً حتی آزادی زندانیان سیاسی در بند کنونی، پیکار با حکومت فقها و نظامیان و پس زدن آنهاست. و این مبارزه را تا از نفس انداختن آنها، می باید ادامه داد.

دوست ارجمند! وقت آن رسیده است که فرهنگ «حذف» را که همان اندیشه براندازی است، و اگر کسی آن را نگوید، پس «سازشکار و دنباله روجمهوری اسلامی است»، از خود دور کنیم و در جستجوی راه های ایجابی باشیم که البته دشوار است ولی تنها راه دستیابی به آزادی و دموکراسی ماندگار و پایدار است.

5. در پیکار شما آیا محافل جهانی مانند سازمان ملل، آنطور که دکتر یزدی خواسته است، یا دول دیگر، آنطور که خانم آن سان سو چی در گذار برمه به دموکراسی پیش می برد، نقشی دارد؟ آیا اساساً فکر می کنید که مردم ایران متحد جهانی هم دارند و آنها کدامند؟

توضیح بابک: به استثنای سازمان های حقوق بشرو نظایران، که اساساً با هدف و انگیزه دفاع از حقوق بشر به وجود آمده اند. و یاب برخی احزاب چپ که چنین حمایت هائی، برخاسته از باورهای ایدئولوژیک آنهاست؛ در میان دول خارجی، من «متحد جهانی» دیگری، سراغ ندارم. به بیان آن سیاستمداران انگلیسی که گفت: انگلستان دوست و دشمن ندارد، فقط منافع دارد؛ دول بزرگ جهانی اساساً نگران و در جستجوی منافع خود هستند و دلشان برای مردم ایران نمی سوزد. آنها اگر منافع شان اقتضا کند، ماراد بزنگاه ممکن است رها کنند. همانگونه که دولت شوروی در حساس ترین لحظه مبارزات مردم ایران، رادیو «پیک ایران» را برای خوشایند شاه، بست. و آمریکا شاه بیمار و در بستر مرگ را، به ملاحظه آیت الله خمینی به امان خدا سپرد. و اگر آدمردی همچون انور سادات نبود، چه بسا تحویل جمهوری اسلامی شده بود.

لذا کاظم جان! نباید زیادی به دول خارجی امید بست و نسبت به آنها توهم داشت و به امید آنها سیاست گذاری کرد. و یا چنین پنداشت که دول بزرگ، «متحد جهانی» ما در پیکار برای آزادی و دموکراسی هستند. آنها با خطر مسأله هسته ای، چون امنیت اسرائیل را تهدید می کند، ایران را محاصره اقتصادی می کنند، ولی گمان نکنم حتی یک روز، بخاطر عدم رعایت حقوق بشر یا آزادی و دموکراسی در ایران، دست به تحریم ایران بزنند.

باین حال، می باید ازعامل مساعد جهانی که فعلاً فراهم است، برای اعمال فشارروی دولت جمهوری اسلامی، ازبرای این که زندانیان راآزاد کنند، دست ازآزاد مردم بردارند، حقوق بشررا رعایت کنند، ویانتخابات ها را درآزادی برگزارکنند؛ نهایت استفاده رابرد. اتفاقاً ازمهم ترین وظایف ما درخارج کشور،همین تجهیزافکارجهانی وتشویق آنها برای حمایت ازمبارزات مردم ایرانست. ما متأسفانه«متحد جهانی» درمبارزه برای آزادی ودموکراسی نداریم. ولی بی گمان ملیون هاانسان آزاد منش، صدها حزب سیاسی وتشکلات حقوق بشری، ومطبوعات وغیره نسبت به مبارزات گاه کم مانند ملت ایران، به دیده تحسین می نگرند، حاضرند مثلاً پیام هواداری را امضا کنند یا درمیتنگی شرکت کنند، ولی نه بیشتر!

تفاوت بزرگ رژیم شاه با جمهوری اسلامی ازجمله دراین است، که رژیم شاه سخت باغرب پیوند خورده بود. وقتی شاه احساس کرد که غرب اوراهاکرده است، تعادل خودرا ازدست داد. جمهوری اسلامی فرآورده غرب ودست نشانده اونیست. اگرامروزدرمساله هسته ای آماده سازش است، دراثرفشارهای کمرشکن تحریم اقتصادی است. وگرنه برای تذکرات وقطعنامه های دول بزرگ، تره هم خورد نمی کرد!لذا کاظم جان امید ما باید به فرجام مبارزات ملت بزرگ ایران باشد نه خارجی ها!

قربانت بابک امیرخسروی 2012/05/10

دوست عزیزم آقای علمداری، پس ازعرض سلام!

نامه اخیرت رامثل همیشه با علاقه واشتیاق خواندم. با کمال میل نظرم رادرباره نکات اصلی مندرج درآن خواهم داد. فقط درانتظارپاسخ های آقای سیاوشی به پرسش هایم هستم. چون نکات مشترکی با نامه های شما دارد که مایلیم یکجا به آنها بپردازم .

دراینجا تنها یک سوال دارم وخواش می کنم توضیح بدهید: این جنبش های اجتماعی راکلید واهرم اصلی برای دفع دیکتاتوری می پندارید، درنبود حداقل آزادی ها ووجود احزاب سیاسی وسندیکاها وتشکلات مدنی دیگر؛ ودراین شرایط سرکوب وخفقان وبسته جمهوری اسلامی که آنهمه روی آن تکیه می کنید؛ چگونه می خواهید به راه بیندازید؟ وهدایت کنید که قابل کنترل باشد وبه شورش های کورخیابانی منجرنشود؟ همین پرسش البته درمورد«محاصره مدنی» نیز مطرح است.

ارادتمند بابک 2012/05/13

نامه علمداری به بابک 2012/05/13

کاظم جان سلام!

درآخرین نامه ات نوشته بودی:«این نوشته آخر من در این رابطه خواهد بود. به نظر من آنچه باید گفته شود گفته شد!» چه شد که بیش ازچندروزتاب نیاوردی! ازشوخی گذشته نامه ات را، به فال نیک گرفتم وادامه گفتگویآن دوست عزیزرااستقبال می کنم. امیدوارم به تفاهم بیشتری برسیم. به پرسش هایت درمتن نامه ات پاسخ می دهم. آنچه من نوشته ام، بارنگ بنفش وتوضیح بابک مشخص شده اند.

قربانت بابک 2012/05/10

بابک عزیزم،

شما من را وادار کردید که باز سرت را درد بیاورم. سعی می کنم مختصر بنویسم. لطفا نوشته من را به همین رنگ در لابلای نوشته خودت بخوان.

دلیلی که من تاب نیاوردم و کفایت بحث را اعلام کردم این بود که دیدم موضوع مورد مجادله، یعنی "گفتگو با نیروهای سیاسی دیگر" به بحث تاریخی کشیده شد. راستش من ارتباط موضوعات تاریخی در نوشته شما را با موضوع "گفتگو" زیاد نمی فهمیدم. بطور مثال من نتوانستم ارتباط موضوعی مانند اختلاف فرقه قزلزل باش شیعه علی الهی و یا "اهل حق" با دولت شیعه صفوی در قرن نهم که شما به آن اشاره کردید را با موضوع مورد بحث ما یعنی گفتگوی امروز نیروهای سیاسی بفهمم. حال چه اختلاف آنها قومی بوده یا دینی یا هردو به بحث ما کمک نمی کرد و نمی کند. به ویژه آنکه ما ایرانیان، برخلاف غربی ها، گرایش مان به کلی گویی است تا موضوعات مشخص. ترسیدیم که بحث ما دچار این عارضه نامفید بشود. خوشبختانه آن تاب نیاوردن و ترمز زدن سبب شد که ما به مسیر واقعی بحث برگردیم که حالا به انتخابات آزاد هم کشیده شده است.

در این نوشته ممکن است شیوه پاسخ در پاسخ کمی ابهام آفرین باشد. می بخشید. ولی این روش مزایایی دارد که خواننده می تواند بحث را بدون مراجعه به متون قبل پی بگیرد و ببیند که آیا من به گفته مشخص شما پاسخ گفته ام یا خیر. نوشته قبلی شما به رنگ قهوه ای است. پرسش های قبلی من به رنگ سیاه و پاسخ های شما به رنگ بنفش و شما می توانید پاسخ ها و پرسش های جدید من را به همین رنگ بین دو { } بخوانید.

دوست عزیز و ارجمندم آقای امیر خسروی، سلام

برخلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید:

"سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر در شرایط کنونی پیکار برای تامین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تامین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تامین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و عملی ما، در درجه نخست نیروهای سبز و اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

[

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جنابعالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما را به سیاووشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

توضیح بابک: کاظم جان راستش نمی فهمم نزدیکی و یا دوری احتمالی تحلیل من، از نظریات آقایان نگهدار و سیاووشی چه اهمیت ویژه ای دارد که شمامی پرسید؟ پاسخ به پرسش هائی از این نوع: «شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟»؛ ما را بیهوده وارد نوعی پلمیک بادوستان دیگر می کند. {قربانت کردم این ابد پلمیک

نبود. شما خودتان اصرار داشتید که نزدیکی نظری خودتان با نگهدار دوری از نظر سیاووشی را نشان دهید. و من نشان دادم چنین نیست. نظر شما به سیاووشی نزدیک است. شما هم مانند سیاووشی از انتخابات آزاد و پیکار برای آن سخن گفته اید. در حالیکه نگهدار می خواهد با همه از جمله خامنه ای گفتگو کند. که البته ایرادی هم ندارد. من خودم گفتگو را یک ارزش و کم هزینه ترین راه رسیدن به شناخت و توافق دانستم. ولی باید مراقب بود که به نام گفتگو به دام بند و بست با رژیم که زنده یاد قاسم را در پوشش مذاکره به هتلی کشاند و ترور کرد نیفتیم و برای خوش آمدن دیکتاتور های سرکوبگر دو تا پس گردنی به نیروهای آپوزیسیون نزنیم. چون خامنه ای اهل گفتگو نیست. مانند هر دیکتاتور دیگری او زمانی تن به مذاکره، نه گفتگو، خواهد داد که زیر فشار جنبش های اجتماعی قرار بگیرد و انگران قدرت انحصاری خود بشود. این یک اصل تجربی است و من

در گذشته در باره آن نوشته ام. اینجا هم تکیه می کنم. مقابله با دیکتاتوری با رشد جنبش های اجتماعی ممکن است. { که واقعاً نیازی به آن نیست. صادقانه بگویم، من از وارد شدن در اینگونه بحث ها اکراه دارم و با اجازه شما زپرداختن به آن در این میلینگ لیست، که خوانندگان زیادی دارد، پرهیزی کنم. اگر موضوع برایتان مهم است، جداگانه و خصوصی سوال کنید.

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می شود و یا ادامه می یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می آید؟

توضیح بابک: در همان نامه اول در اشاره به منشور «اجا» که من و شما مشترکاً امضا کردیم، تاکید داشته ایم که: «اولین اقدام ماتدوین یک منشور جمهوری خواهی بود. انگیزه مامتحداختن نیروهای پراکنده سیاسی جمهوری خواه بود که هدفشان برقراری یک: نظام جمهوری پارلمانی براساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشرو رعایت اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور و دولت، که هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار می سازد!»

{ بسیار عالی و چه خوب که شما همچنان به این اصول پایدارید. لطفاً مشخص بفرمائید این خواست ها را چگونه می خواهید در شرایطی که رژیم نرگس محمدی را به اتهام پوچ و داشتن دو فرزند خردسال و آواره شدن همسرش به زندان می برد بدست آورید. من معتقدم که بدون شکل گیری جنبش های اجتماعی و متحد شدن مردم علیه عاملین این فجایع رژیم تن به این خواست های که شما طرح کرده اید نمی دهد. آنها سه دهه است که بر قدرت و ثروت ملی سوارند و تا زیر فشار نباشند حاضر نیستند به اراده مردم تن دهند. این ویژگی تمام دیکتاتوری هاست و دیکتاتوری دینی یکی از بدترین آنهاست. سی و سه تجربه کافی نیست؟ البته رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد که براو فشار بیاورد. آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد. همانگونه که در بهار عربی هم دیده شد، دیکتاتورها تنها زمانی به خواست مردم تسلیم خواهند شد که فشار مردم را حس کنند؟ وگرنه تکرار اینکه ما خواهان اصلاحات تدریجی و انتخابات آزاد، استحاله رژیم هستیم آنها را وادار نمی کند که به اراده مردم تن دهند. }

اطمینان داشته باش که من همچنان برامضای خود صادقانه پایبندم. اگر اختلافی هست، که هست، بر سر «نقشه راه» (Feuille de Route) و «شیوه مبارزه» برای تحقق این جامعه آرمانی ماست. برای دستیابی به این جامعه آرمانی، در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، من معتقد به مبارزه آرام و گام به گام و مسالمت آمیز و مرحله به مرحله پیکار سیاسی هستم. { فکر نمی کنم کسی به انقلاب معتقد باشد. نباید تفاوت مصنوعی بوجود آورد. مگر دکتر یزدی، نرگس محمدی، دادخواه، نسرين ستوده و دیگر زندانیان به انقلاب معتقد بودند و کار انقلابی کرده بودند که به زندان های دراز مدت محکوم شده اند؟ دیکتاتورها هیچ مخالفتی را تحمل نمی کنند، وگرنه دیکتاتور نبودند. برای پرهیز از طولانی شدن مطلب، آنچه را که در این رابطه در نامه پیشین خود گفته بودم، یادآوری می کنم:

«از آنجا که من، وضعیت کنونی تناسب نیروها و سلطه لحظه ای اقتدارگرایان را فقط در نظر نمی گیرم و مطلق اش نمی کنم و قابل تغییر می دانم؛ بر این باورم که در حال حاضر، می باید مردم را برای مبارزه در راستای دستیابی به آزادی های اولیه پایمال شده: آزادی مطبوعات و احزاب و سندیکاها و تشکلات مدنی، و تامین هر چه فزاینده تر حاکمیت ملت از طریق انتخابات های آزاد؛ باهره گیری از راه های آرام و مسالمت آمیز مبارزاتی تشویق و تجهیز کرد. { چه خوب. ولی شما دوستانی که خواست انتخابات آزاد را بکار می برند متهم به انقلاب و سرنگونی و حذف می کنید. چگونه است که خودتان نیز همین روش را پیشنهاد می کنید؟ گذشته از این همسویی، اگر رژیم مانع هرگونه آزادی مورد نظر شما، از جمله آزادی انتخابات است، چه باید کرد؟ راه حل من تکیه بر جنبش های اجتماعی است به عنوان اهرم فشار بر حکومت زورگو است. { آنگاه که این آزادی های اولیه، ولی ضروری و بسیار پراهمیت بدست آمد؛ با ارزیابی مجدد توازن نیرو ها و آمادگی ذهنی مردم؛ با تاکتیک های مناسب با شرایط آن روز؛ طرح دیگری ریخت و مبارزه را تا تحقق تمام و کمال حاکمیت ملت، که در آن همه نهادهای حکومت ناشی از اراده و رای آزاد ملت باشد، ادامه داد.

{بسیار خوب. اگر نخواهیم خیلی کلی و شعاری سخن گفته باشیم، ابزار کسب این خواست ها چیست؟ ابزار من جنبش های اجتماعی است. دوست دارم ابزار و اهرم شما برای کسب این خواست ها را بدانم.}

{شما اضافه کرده اید:} **در این پیکار مرحله به مرحله،** { من مرا حلی در طرح شما نمی بینم. جز آنکه حل مشکل اساسی، یعنی ادغام دین و دولت و ولایت مطلقه فقیه را به روز مبدا حواله داده اید. در زیربشر توضیح خواهم داد. آیا در مرحله اول خواست انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن طرح می شود؟ در مرحله دوم و سوم، ... چه خواست های طرح می شود؟ ممکن است خواست هر مرحله را روشن بیان کنید؟ من اگر بخواهم نامی برای طرح شما انتخاب کنم می گویم: "انتخابات آزاد هم تاکتیک و هم استراتژی" زیرا شما از آغاز تا به آخر خواست انتخابات آزاد را طرح می کنید. البته بدون آنکه ابزاری برای کسب آن مشخص کنید. دوستانی مانند گنج بخش محاصره مدنی را ابزار کسب این خواست می دانند، و من جنبش های اجتماعی را، ابزار و اهرم پیکار شما برای عملی کردن انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن چیست؟} **بیگمان، اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت، در شمار نیروی اصلی و تعیین کننده آن، قرار می گیرند. بدیهی است که هر قدر نیروهای عرفی و ترقی خواه از تبار اتحاد جمهوری خواهان پرتوان تر باشند،** {هنوز مشخص نکرده اید که ابزار مبارزه شما با رژیم چیست. منظور شما از این جملات چیست؟ اتحاد، یا ائتلاف با اصلاح طلبانی که حتی حاضر به گفتگو با ما نیستند؟ متأسفانه آنها هنوز میان ما و خامنه ای متحد خود را مشخص نکرده اند. اصلاح طلبانی مانند خاتمی هنوز در توهم اند. آنها می خواهند از نیروی دموکراسی خواهان مانند ما حمایت بگیرند که با خامنه ای سازش کنند و همین رژیم را حفظ کنند. دوران این سیاست شکست خورده سپری شده است. ولی گذشته از این نکته حاشیه ای، من مصرانه علاقمندم در باره ابزار پیکار شما با رژیم دیکتاتوری بیشتر بدانم. چون با طرح منشور اجا در محتوا اختلافی نیست. همانگونه که خودتان گفته اید در روش و نقشه راه اختلاف است.} **رنگ و نشان خود را بر روی داده ها و چشم انداز سیاسی کشور برجای خواهند گذاشت.** سخن بر سر رنگ و نشان نیست. سخن از دگرگونی بدترین نوع دیکتاتوری، یعنی دیکتاتوری دینی است که به فردی مانند آیت الله منتظری هم رحم نمی کند.

کاظم جان! ملاحظه می کنید که در نظام فکری من، هم استراتژی وجود دارد و هم هدف روشن است. تفاوت من بابرخی از دوستان از جمله در این است که آنها بر این باورند که رژیم اصلاح ناپذیر است؛ لذا برای دستیابی به آزادی و دموکراسی می باید آن را به یک صورتی، برانداخت. از جمله با «**استراتژی انتخابات آزاد**». {اصلاح نا پذیری رژیم موضوع متفاوت از انتخابات آزاد بعنوان راه تعیین حاکمیت مردم است. شما باید نشانه های اصلاح پذیری رژیم را نشان دهید. دیگران می گویند رژیم اصلاح نا پذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود تا مردم حکومت خود را انتخاب کنند. شما می گوئید رژیم اصلاح پذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود. روشن نیست برای چه هدفی. اگر شما هم می گوئید برای انتخاب حکومت مورد نظر مردم، پس تفاوت در چیست؟ اصل بر انجام انتخابات آزاد است که در هر دو نظر مشترک است. و رژیم انتخابات آزاد از هر نوع آنرا "کودتای خرنده" "براندازی نرم"، "انقلاب مخملی" می نامد و موسوی و کروبی را به خاطر آن عامل آمریکا می خواند و زندانی می کند. و شما بر سر اینکه هر نیرو بر بستر چه تحلیلی به همان راه و روش مشترک رسیده است مجادله می کنید. دوست عزیزم، چرا ما باید ما بر روی تحلیل دیگران مجادله کنیم. به چه باید کرد آنها توجه کنیم. بر اساس هر تحلیلی آنها خواهان انتخابات آزادند. شما هم با هر تحلیلی خواهان انتخابات آزادید. مجادله برای چیست؟ شما بر اصل انتخابی بودن مقامات مندرج در منشور اجا تکیه کرده اید و خود را پایدار به آن می دانید. به همین اصل بچسبید. تمام مقامات باید از طریق انتخابات آزاد تعیین شود. برای انتخابات آزاد هم شما خودتان پیش نیازهای آنرا گفته اید. مجادله برای چیست؟

اما داستان چیست؟

رژیم می پندارد که انتخابات آزاد قدرت را از دست آنها خارج می کند. و چون مردم ولایت فقیه و نظام اسلامی نمی خواهند با رای خود و بطور مسالمت آمیز آنها را حذف می کنند. اینکه رژیم فکر می کند حاکمیتی که از طریق انتخابات آزاد به قدرت

برسد آنها را حذف خواهد کرد تقصیر مردم نیست. مردم در پی حذف آنها نیستند، در پی حذف حکومت مادالعمری ولایت فقیه و ادغام دین و دولت عوامل فساد انگیز و دیکتاتوری اند. به همین دلیل رژیم انتخابات آزاد مورد نظر شما یا سیاووشی، یا جنبش سبز را کودتای نرم می خواند. درحالی که انتخابات شراکت در قدرت را بوجود خواهد آورد با سهم های متفاوت. رژیم نمی خواهد قدرت را باکسی، حتا با موسوی و کروبی و خاتمی شریک شود. اگر روند انتخابات آزاد آرام و بدون درگیری پیش برود دلیلی برای نگرانی آنها وجود ندارد. مگر آنکه آنها اصرار داشته باشند استبداد و سرکوب و فساد و بی عدالتی کنونی را ادامه دهند. دموکراسی نمی تواند بدون حذف مقام مادالعمری چه فقیه باشد و چه شاه، وادغام دین و دولت ساخته شود. ابزار این دگرگونی انتخابات آزاد است، نه انقلاب و خشونت.

در کشورهای بلوک شرق مردم با رای خود قدرت انحصاری احزاب کمونیست را حذف کردند، ولی کمونیست ها یا به نام حزب خود و یا با نام های جدید در قدرت سهیم شدند و عملاً قدرت انحصاری را از دست دادند. در آمریکا لاتین نیز مردم دیکتاتوری های نظامی را از نظام سیاسی خود حذف کردند و ژنرال های دیکتاتور را خانه نشین کردند، ولی افرادی که در رژیم های سابق نقش داشتند، اگر مرتکب جنایت نشده بودند در دولت های سیویل و دموکراتیک از طریق انتخابات سهیم شدند. تقریباً در این گذارها به دموکراسی خشونت و انقلابی از نوع کلاسیک آن رخ نداد و همه از طریق انتخابات انجام گرفت. برعکس به همه خشونت های دوران جنگ سرد و دیکتاتوری نظامی خاتمه داد. مورد استثنا در آن زمان، نیکلای چایشسکو در رومانی بود که او برای تداوم دیکتاتوری مادام العمر خود به جای تسلیم شدن به اراده مردم، به سرکوب شدت بخشید. نتیجه پیوستن ارتش انقلابی او به مردم بود. او قربانی کار خود شد. در حالیکه در کشورهای دیگر اروپای شرقی این ماجرا رخ نداد. در خاورمیانه دیکتاتورها در برابر خواست مردم که همان انتخابات آزاد و سهیم شدن در قدرت بود مقاومت کردند. در نتیجه جنبش مردم به خشونت و در مواردی به جنگ داخلی کشیده شد. مبارک و قذافی خود سرنوشت خود را رقم زدند. آنها می توانستند شرافتمندانه دست از قدرت انحصاری بردارند و پس از سه و چهار دهه حکومت خود سرانه کناربروند و حکومت تابع اراده مردم کنند و به حیات خود ادامه دهند. در ایران کدام یک از این شیوه ها پیش خواهد رفت؟ کسی نمی داند.

ولی من معتقد به اصلاح و تغییر و استحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم. و پیروزی چنین «نقشه راه» را امکان پذیری دانم. {بابک جان اینکه نوشته ای نقشه راه نیست، خواست شماست. واژه دیگر نقشه راه استراتژی است که من نمی دانم چرا شما در کاربرد آن اکراه دارید. گذشته از این، مگر جنبش سبز چه می خواست و می خواهد؟ شما خود را در برابر تجربه سی و سه ساله مردم قرار می دهید. مردم به خاتمی و موسوی و کروبی و باقی ماندن خامنه ای در مقام ولی فقیه رضایت دادند، و منتظر همان استحاله مورد نظر شما شدند، ولی پاسخ سرکوب خونین وزندان و شکنجه دریافت کردند. دلیل آن قدرت نداشتن کافی جنبش های اجتماعی بود. استحاله مورد نظر شما چه تفاوتی با این تلاش دارد؟ به نظر می رسد شما انتخابات آزاد را "نقشه راه" خوانده اید. چه فرق می کند که اسم آنرا استراتژی بگذاریم یا "نقشه راه"؟ مشکل، نام گذاری نیست. مهم تلاشی است با همین خواست که رژیم به آن تن نمی دهد. رژیم برای باقی ماندن در قدرت انحصاری از توان مالی، تکنیکی، تبلیغاتی، نظامی و امنیتی کامل استفاده می کند که نگذارد جنبش های اجتماعی شکل بگیرد. آنها از تشکل و سازماندهی مردم واهمه دارند. آزادی خواهان باید این اصل مهم تجربی و نظری را به کار بگیرند که پاد زهر دیکتاتوری جنبش های اجتماعی است. بدون ترس از قدرت سازمان یافته مردم، یعنی جنبش های اجتماعی، هیچ دیکتاتوری تسلیم اراده آنها نمی شود. تجارب انقلاب 57 ایران، اروپای شرقی، آمریکایی لاتین و خاورمیانه را نگاه کنید مگر جزاین بوده است؟}

امید من به توفیق این راه، در تفاوت مهم رژیم کنونی با رژیم شاه، از جمله در این است که حاکمیت کنونی یکپارچه نیست. ثانیاً و این مهم تر از اولی است؛ وجود نیروی واسطه تنومندی میان دولت و ملت است که خواهان تغییر و تحول در راستای تامین «حاکمیت ملت» می باشد. {ولی دیکتاتوری آنها را هم تحمل نمی کند. دوست عزیزم، شما تجربه تمام جهان و سی و سه ساله خود ایران را رها کرده اید و به این امید بسته اید که در ایران امروز برخلاف دوره شاه یک "نیروی واسطه

تنومندی" به نام اصلاح طلبان وجود دارد، ولی نمی گوئید دیکتاتوری تا زمانی به آنها اجازه حیات سیاسی می داد و می دهد که تابع اراده استبداد حاکم باشند. اگر آنها هم مانند شما آزادی خواه باشند، سرکوب خواهند شد، که شده اند. به نظر من امید واری را باید بر بستر واقعیت ها ساخت، نه آروزها و آرمان های برباد رفته و شکست خورده. { نیروی اجتماعی مهمی که متأسفانه در زمان شاه وجود نداشت. جنبش سبز و اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت و نیروهای سیاسی از تبار نهضت آزادی و ملی- مذهبی ها، دفتر تحکیم و سندیکاها و مستقل و نظایر آنها، در شمار این نیروهای واسطه اند. } رژیم همه این نیروهایی که شما نام برده اید را عامل بیگانه می خواند و شدیداً سرکوب می کند. حشمت الله طبرزدی، یکی از پایه گزاران تحکیم وحدت سالیان درازی است که در زندان استبداد است. عبدالله مومنی نیز همینطور. زیرا آنها هم مانند شما خواهان انتخابات آزاد اند. در این شرایط چه باید کرد؟ پاسخ من تکیه بر جنبش های اجتماعی مردم است. تمام نیرو باید صرف گسترش این اهرم اصلی حذف دیکتاتورها بشود. گفتگو و ائتلاف ها و اتحاد ها هم باید به همین منظور، یعنی گسترده کردن جنبش های اجتماعی و خواست برقراری دموکراسی و تامین اراده مردم شکل بگیرد. }

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقراری حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و در چه مرحله ای باید طرح شود؟

توضیح بابک: گمان کنم در جریان توضیحات پیشین به اندازه کافی مواضع من در این راستا روشن شده باشد. تنها اضافه کنم که جای مرحله ای آن در پایان نقشه راه، و فرجام این مبارزه طولانی مرحله به مرحله است. فعلاً ما در آغاز این پیکار هستیم که همان دستیابی به آزادی های اولیه است. { بابک جانم، من از شما تعجب می کنم که علت اصلی وضعیت استبداد دینی کنونی را نمی بینی و حذف آنرا به مراحل نهایی حواله می دهی. در حالیکه همه مشکلات از ادغام دین و دولت، ولایت مطلقه فقیه و مقام مادام العمری او ناشی شده است. این مقام تمام افراد فاسد را دور خود جمع می کند و جنایتکاران و دزدان را زیر چتر پوشش خود می گیرد. شخصیتی مانند دکتر کدیور، یک مجتهد و معتقد به اسلام، بر اصل ضرورت جدایی دین از دولت اصرار ورزیده است و حتی به کشورهای عربی هشدار داده است که از تجربه ایران بیاموزند و مبدا به این دام بیفتند. ولی شما واهمه دارید که این خواست اساسی و تعیین کننده را طرح کنید و آنرا به روز مبدا حواله می دهید. حتی دست یابی به آزادی های اولیه مورد نظر شما، که گاهی با آزادی انتخابات همراه می کنید و گاهی آنها را از انتخابات آزاد جدا می کنید، بدون جدایی دین از دولت، حذف ولایت مطلقه فقیه، حکومت مادام العمری ولی فقیه که در رأس همه اموزار نیروی نظامی، قضایی، رادیو و تلویزیون، شورای نگهبان و شورای مصلحت نظام و غیره قرار دارد ممکن نیست. چنین وضعیتی است که تمام افراد فاسد را دور او جمع کرده است. دیکتاتوری و فساد شاه هم ناشی از مقام مادام العمری و قدرت مطلق او بود. اگر قدرت مشروط باشد، و مقامات دوره ای و انتخابی کسی جرات اینهمه فساد و سرکوب و حق کشی را نخواهد داشت. همه از آنجا ناشی می شود که رهبر مقام خود را تا آخر عمر می داند و دیگران هم به همین خاطر دور او جمع می شوند. در مورد ولایت فقیه از شاه هم بد تر است. زیرا او بر اعتقادات مردم و فریبکاری دینی آنها هم متوسل می شود. شاه هرگز کاری که خامنه ای با روحانیت کرد نکرده بود. }

4. با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع متهمان را به یازده سال زندان محکوم می کند، و به وبلاگ نویس را اعدام می دهد، در پیکار شما، حکومت فقها و نظامیان چگونه حذف و حاکمیت مردم بر قرار می شود؟

توضیح بابک: چنانکه پیش تر عرض کردم، من وضعیت کنونی را پایدار و مطلق نمی بینم. { بابک جان، من ناچارم باز نکاتی را تکرار کنم. این وضعیت کنونی سی و سه سال است ادامه دارد. و تنها رشد جنبش های مدنی و اجتماعی مردم رژیم را نگران می کند. اگر فشاری بر رژیم وارد نشود دلیلی ندارد که جز این بکند که تا به حال کرده است. دیکتاتور ها فقط با فشار مردم ممکن است تن به خواست آنها بدهند. فشار مردم هم باید سازمان یافته و هدفمند باشد. یعنی ایجاد جنبش های اجتماعی. آیا شما هم به همین دلیل وضعیت کنونی را پایدار نمی دانید، یا دلیل دیگری دارید؟ نباید ترسید و از ضرورت ایجاد و تقویت جنبش های اجتماعی بعنوان اهرم فشار بر دیکتاتورها آشکارا سخن گفت. } کاظم جان! اصولاً رویکرد من به مسائل سیاسی، **ایجابی است، نه سلبی.** در نقشه راه مطلوب من، هرگونه توفیق کوچک و بزرگ ایجابی، در دستیابی به آزادی و حقوق انسانی؛ مثلاً حتی آزادی زندانیان سیاسی دربند کنونی، پیکار با حکومت فقها و نظامیان و پس زدن آنهاست. { پس زدن حکومت که

ایجابی نیست. کاملاً سلبی است.} واین مبارزه را تا از نفس انداختن آنها، می باید ادامه داد. {کدام مبارزه؟ از نفس انداختن هم سلبی است و حذفی، نه ایجابی. شما می خواهید آنها را پس بزنید و از نفس بیاندازید، ولی نمی گوئید چگونه. با چه ابزاری.} دوست ارجمند! وقت آن رسیده است که فرهنگ «حذف» را که همان اندیشه براندازی است، {بایک عزیزم، تفاوت پس زدن حکومت فقها و نظامیان، یا از نفس انداختن آنها با حذف حکومت فقها و نظامیان چیست؟ با کلمات بازی نباید کرد. پس زدن، کنار نهادن، سلب کردن، از نفس انداختن و حذف کردن همه منتهی به یک عمل می شود و آن از قدرت حذف کردن دیکتاتور ها است.} واگر کسی آن را نکوید، پس «سازشکارودنباله روجمهوری اسلامی است»، از خود دورکنیم ودر جستجوی راه های ایجابی باشیم که البته دشوار است ولی تنها راه دستیابی به آزادی ودموکراسی ماندگاروپایدار است.

5. در پیکار شما آیا محافل جهانی مانند سازمان ملل، آنطور که دکتر یزدی خواسته است، یا دول دیگر، آنطور که خانم آن سان سو چی در گذار برمه به دموکراسی پیش می برد، نقشی دارد؟ آیا اساساً فکر می کنید که مردم ایران متحد جهانی هم دارند و آنها کدامند؟

توضیح بابک: به استثنای سازمان های حقوق بشرونظایران، که اساساً با هدف وانگیزه دفاع از حقوق بشر به وجود آمده اند. ویابریخی احزاب چپ که چنین حمایت هائی، برخاسته ازباورهای ایدئولوژیک آنهاست؛ {قربانت گردم، احزاب چپ جهانی که مدافع احمدی نژاد هستند و جنبش سبز و قربانیان آن را عوامل آمریکا می خوانند. محکوم کردن نقض حقوق بشر در سازمان ملل توسط دول غربی انجام می گیرد، نه احزاب چپ. در رأی گیری ها برای محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران تمام دیکتاتوری های ریز و درشت از جمهوری اسلامی دفاع می کنند و دموکراسی های غربی از مردم و جنبش سبز. بسیاری از قربانیان نقض حقوق بشر در جهان به کشورهای غربی پناهنده می شوند و از مزایایی که هرگز در کشور خود نداشته اند بهره مند می گردند. به ندرت کسانی به چین و روسیه وکوبا و کره شمالی و سوریه و ... می رود. چرا؟

متأسفانه کسانی که از گذشته چپ می آیند هنوز نسبت به لیبرالیسم ودموکراسی شناخت واقعی پیدا نکرده اند و داوری شان هنوز با معیارهای ایدئولوژیک گذشته است. نمی خواهیم قبول کنیم که دفاع از حقوق بشر و دموکراسی بخشی از فلسفه لیبرالی است. کشور انقلابی و چپ کوبا، مدافع نقض حقوق بشر جمهوری اسلامی است. عدالت بدون آزادی و دموکراسی آنها به همین جا ختم می شود. در کشورهای غربی، نیروها و احزاب لیبرال از حقوق بشر و دموکراسی در کشورهای غیر دموکراتیک دفاع می کنند. آنها در برابر محافظه کاران کشورخود قرار می گیرند. آیا شما تفاوتی میان احزاب سوسیال دموکرات کشورهای غربی و احزاب محافظه نمی بینید؟

درست است که همه دولت ها به دنبال منافع خود اند، ولی گاهی منافع غرب در دموکراسی شدن کشورهای دیگر است، نه ادامه دیکتاتوری. بطور مثال در برمه، چین، روسیه، ایران منافع غرب در آن است که براین کشورها دموکراسی حاکم شود. واقعیت ها را آنطور که هست باید دید. اگر در این کشورها دموکراسی برقرار شود به سود غرب است. کما اینکه دموکراسی در فرانسه و ژاپن به سود آمریکا است. نه به زیان آن. مگر دموکراسی دربرزیل وهند، تونس و مصر و ... به زیان غرب است؟ جهان دگرگون شده است. جهان دوره استعمار نیست. سالیان دراز احزاب چپ القا می کردند که آمریکا مدافع دیکتاتوری شاه است. در حالیکه آمریکا مدافع شاه بود، نه دیکتاتوری او. زیرا غرب آلترناتیو شاه را کمونیست ها می دید و با آن به شدت مخالف بود. دفاع غرب از جنبش های آزادی خواهانه خاورمیانه ساختگی نبود و نیست. همانگونه که دفاع روسیه و چین از دیکتاتوری های خاورمیانه واقعی است.

به نظر من تجدید نظر چپ های سابق نسبت به خطا های نظری و عملی خود دو مرحله دارد. یکی نقد مارکسیسم – لنینیسم، ودیگری شناخت لیبرالیسم و دموکراسی غرب که در گذشته نسبت به آن نفرت داشتند. باید سعی نمود که در مرحله اول در جا نزنیم و ابعاد مختلف داخلی و جهانی این دگرگونی فکری را بشناسیم.}

درمیان دول خارجی، من «متحد جهانی» دیگری، سراغ ندارم. به بیان آن سیاستمدارانگلیسی که گفت: انگلستان دوست و دشمن ندارد، فقط منافع دارد؛ دول بزرگ جهانی اساساً نگران ودر جستجوی منافع خودهستند دلشان برای مردم ایران نمی سوزد. {بایک جان تو خود بهتر از من می دانی که غرب یکدست نیست. کسانی در دول غرب هستند که دلشان برای مردم ایران می سوزد. دلشان می خواهد مردم ایران در آزادی زندگی کنند. همان کسانی که به هزاران خارجی پناه می دهند. ما باید شناختمان را ازغرب دقیق ترکنیم. برداشت ما در گذشته نسبت به غرب درست نبود به همین دلیل در پی نابودی آن بودیم

و رابطه شاه با غرب را بد می دانستیم. همانگونه که برداشت مان از شوروی و چین درست نبود و حاضر بودیم منافع ایران را فدای منافع آنها کنیم. کاری که امروز جمهوری اسلامی می کند. اینکه هزاران نفر چپ از شرق به غرب پناهنده شده اند و می خواهند کشورخودشان هم مانند غرب رشد کند، و آزادی و دموکراسی داشته باشد، حتما دلایلی داشته و دارد. باید آن دلایل را شناخت. نباید سطی از کنار این واقعیت های مهم رد شد. { آنها اگر منافع شان اقتضا کند، مارادریز نگاه ممکن است رها کنند. {من منکر این امر نیستم. برای یک آمریکایی مانند یک فرانسوی یا یک ایرانی، نخست منافع کشورخودش مهم است. این خود هویت فردی و جمعی انسان هاست. { انگونه که دولت شوروی در حساس ترین لحظه مبارزات مردم ایران، رادیو «پیک ایران» را برای خوشایند شاه، بست. { در دول غربی احزاب و نیروهایی هستند که به حقوق بشر و کمک به دموکراسی کشورهای دیگر اعتقاد دارند و بدون در نظر گرفتن ملیت و مذهب افراد از حقوق انسانی آنها دفاع می کنند. دولت ها حتی اگر مخالف آن هم باشند نمی تواند مانع شود. { و آمریکا شاه بیمارودریزتر مرگ را، به ملاحظه آیت الله خمینی به امان خدا سپرد. و اگر آدمردی همچون انور سادات نبود، چه بسا تحویل جمهوری اسلامی شده بود. {من شک ندارم اگر آمریکا شاه را پناه می داد احزاب چپ ایرانی و غیر ایرانی همراه با رژیم جمهوری اسلامی متعرض آن می شدند. کما اینکه برای اشغال سفارت آمریکا همانند اعدام کردن هویداها احزاب چپ هورا کشیدند. چپ باید نقش خود را در این ماجرای مخرب که به مردم و منافع ایران بسیار لطمه زد بیان و آنرا صمیمانه نقد کند. }

لذا کاظم جان! نباید زیادی به دول خارجی امید بست و نسبت به آنها توهم داشت و به امید آنها سیاست گذاری کرد. ویا چنین پنداشت که دول بزرگ، «متحد جهانی» ما در یکا برای آزادی و دموکراسی هستند. آنها با خطر مسأله هسته ای، چون امنیت اسرائیل را تهدید می کند، ایران را محاصره اقتصادی می کنند، ولی گمان نکنم حتی یک روز، بخاطر عدم رعایت حقوق بشر یا آزادی و دموکراسی در ایران، دست به تحریم ایران بزنند. {البته که آزادی و دموکراسی باید توسط مردم ایران ساخته شود. در اینجا سخن بر سر متحد جهانی است، نه فراتر از آن. من اضافه می کنم که اگر در ایران جنبشی وجود نداشته باشد متحد جهانی هم نقشی نخواهد داشت. تمام تلاش ها باید برای رشد جنبش های اجتماعی در ایران باشد. ولی اینکه روسیه طرفدار رژیم باشد یا جنبش سبز مهم است. اگر در سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران محکوم می شود باید دید چه کشورهایی با مردم همراهی می کنند و چه کشورهایی با سرکوب گران. این ها نمونه هایی از معنی متحد جهانی است. این حرکات نشان خواهد داد که مردم ایران روی کدام کشورها می توانند حساب کنند. روسیه و چین متحد مردم ایران نیستند، متحد استبداد ایران است. }

با این حال، می باید از عامل مساعد جهانی که فعلاً فراهم است، برای اعمال فشار روی دولت جمهوری اسلامی، از برای این که زندانیان را آزاد کنند، دست از آزار مردم بردارند، حقوق بشر را رعایت کنند، ویا انتخابات ها را در آزادی برگزار کنند؛ نهایت استفاده را برد. اتفاقاً از مهم ترین وظایف ما در خارج کشور، همین تجهیز افکار جهانی و تشویق آنها برای حمایت از مبارزات مردم ایرانست. {همه این نمونه ها نشان می دهد که شما هم معتقدید که مردم ایران متحد دارند. زیرا در همه این موارد روسیه و چین در برابر خواست مردم ایران قرار گرفته اند. همانگونه که در بالا اشاره کردم دفاع از حقوق بشر و دموکراسی از لیبرالیسم بر می آید و در تمام کشورهای دموکراتیک غرب لیبرال ها هم نقش دارند. در گذشته ام نوشتم کسی که خود را آزاد اندیش می داند و مدافع آزادی و دموکراسی، نمی تواند علیه لیبرالیسم باشد. لیبرالیسم مادر همه آزادی هاست. }

ما متأسفانه «متحد جهانی» در مبارزه برای آزادی و دموکراسی نداریم. ولی بی گمان میلیون ها انسان آزاد منش، صدها حزب سیاسی و تشکلات حقوق بشری، و مطبوعات و غیره نسبت به مبارزات ملت ایران، به دیده تحسین می نگرند، حاضرند مثلاً پیام هواداری را امضا کنند یا در میتینگ شرکت کنند، ولی نه بیشتر!

تفاوت بزرگ رژیم شاه با جمهوری اسلامی از جمله در این است، که رژیم شاه سخت با غرب پیوند خورده بود. وقتی شاه احساس کرد که غرب او را رها کرده است، تعادل خود را از دست داد. جمهوری اسلامی فرآورده غرب و دست نشانده اونیست. اگر امروز در مسأله هسته ای آماده سازش است، در اثر فشارهای کمرشکن تحریم اقتصادی است. وگرنه برای تذکرات و قطعنامه های دول بزرگ، تَره هم خورد نمی کرد! لذا کاظم جان امید ما باید به فرجام مبارزات ملت بزرگ ایران باشد نه خارجی ها! {در بالا به این نکته اشاره کردم. }

دوست ارجمندم آقای علمداری، پس از عرض سلام!

توضیحات ویا پاسخ های من، روی همین متن (که با کاظم جان سلام آغاز می شود) با رنگ سبز وپاسخ بابک با رنگ سبز، مشخص شده اند. لطفاً توجه داشته باش که من به همه درنگ های شما پاسخ نداده ام. زیرگاهی، تم ها تکراری است، ویا بعضی نکات وپرسش های شما را قبلا درجای دیگر توضیح داده ام. منظورم این است که عدم پاسخ یا برخورد به مطالب شما، همواره به معنی موافقت نیست.

مخلص شما بابک 2012/05/16

(توجه: چون این گفتگوازسوی سایدروستان درمیلینگ لیست دنبال می شود، وآنچه ازنظرمی گذرد، توضیح درتوضیح است. دنبال کردن آن شاید دشوارباشد. باید توجه داشت که اصل آن، نامه مورخ 2012/05/10 من به آقای علمداری است، که حتماً پیش تر، دریافت کرده اید. آقای علمداری تذکرات و پرسش ها ونقد هایی درجای جای نامه من قید کرده اند و برای مشخص شدن آنها، متن نوشته های خود راتیره رنگ کرده اند؛ که کاملاً قابل تشخیص است. این متن رانیزقاعدتاً دوستان قبلاً دریافت کرده اند. من، درروی این متن وبریادداشت های ایشان، توضیحاتی وارد کرده ام که بارنگ سبز وباقید «پاسخ بابک»، ازبقیه تمیزداده می شود. امیدوارم با توجه به این توضیح، دنبال کردن نوشته چندان دشوارنباشد. بابک امیرخسروی)

کاظم جان سلام!

درآخرین نامه ات نوشته بودی: «این نوشته آخر من در این رابطه خواهد بود. به نظر من آنچه باید گفته شود گفته شد!» چه شد که بیش ازچندروزتاب نیاوردی! ازشوخی گذشته نامه ات را، به فال نیک گرفتم وادامه گفتگو با آن دوست عزیزرااستقبال می کنم. امیدوارم به تفاهم بیشتری برسیم. به پرسش هایت درمتن نامه ات پاسخ می دهم. آنچه من نوشته ام، بارنگ بنفش وتوضیح بابک مشخص شده اند.

قربانت بابک 2012/05/10

بابک عزیزم، شما من را وادار کردید که باز سرت را درد بیاورم. سعی می کنم مختصر بنویسم. لطفا نوشته من را به همین رنگ در لابلای نوشته خودت بخوان.

دلیلی که من تاب نیاوردم و کفایت بحث را اعلام کردم این بود که دیدم موضوع مورد مجادله، یعنی "گفتگو با نیروهای سیاسی دیگر" به بحث تاریخی کشیده شد. راستش من ارتباط موضوعات تاریخی در نوشته شما را با موضوع "گفتگو" زیاد نمی فهمیدم. بطور مثال من نتوانستم ارتباط موضوعی مانند اختلاف فرقه قزلزل باش شیعہ علی الهی و یا "اهل حق" با دولت شیعہ صفوی درقرن نهم که شما به آن اشاره کردید را با موضوع مورد بحث ما یعنی گفتگوی امروز نیروهای سیاسی بفهمم. حال چه اختلاف آنها قومی بوده یا دینی یا هردو به بحث ما کمک نمی کرد و نمی کند. به ویژه آنکه ما ایرانیان، برخلاف غربی ها، گرایش مان به کلی گویی است تا موضوعات مشخص. ترسیدیم که بحث ما دچار این عارضه نامفید بشود. خوشبختانه آن تاب نیاوردن وترمز زدن سبب شد که ما به مسیر واقعی بحث برگردیم که حالا به انتخابات آزاد هم کشیده شده است.

دراین نوشته ممکن است شیوه پاسخ درپاسخ کمی ابهام آفرین باشد. می بخشید. ولی این روش مزایایی دارد که خواننده می تواند بحث را بدون مراجعه به متون قبل پی بگیرد و ببیند که آیا من به گفته مشخص شما پاسخ گفته ام یا خیر. نوشته قبلی

شما به رنگ قهوه ای است. پرسش های قبلی من به رنگ سیاه و پاسخ های شما به رنگ بنفش و شما می توانید پاسخ ها و پرسش های جدید من را به همین رنگ بین دو { } بخوانید.

پاسخ بابک: اینکه من بناچار اشاره ای به نکاتی از تاریخ کرده بودم، بدان جهت بود که اولاً در خلال نامه های شما و دیگر دوستان، ضرورت گفتگو و مناسبات با رضا پهلوی و مدعیان استقرار دوباره دودمان پهلوی مطرح شده بود. ثانیاً ولی به ویژه، در جریان گفتگو میان ما، آقای ملک محمدی نامه ای به شما نوشته و نکات متعددی در اصالت و نوآوری پایه گذار دودمان پهلوی به آگاهی شما رسانده بود. باین حال، چون مخاطب نامه نبودم، قصد پاسخ به ایشان نداشتم. تا اینکه شما در نامه تان در اشاره به بیانات آقای ملک محمدی و حمایت از نظریات ایشان نوشتید: «آنچه آقای ملک محمدی با زبان بسیار گویا و روشن و منسجم نوشته اند اصل مطلب است. به نظر من بند بند نوشته او قابل تعمق است. نوشته او توضیح تحلیلی بسیار دقیقی است که من راز پاسخ دادن به دوستان دیگری نیازی کند. ... به نظر من این نوشته می تواند اساس یک سیاست پردازی درست را برای جمهوری خواهان مدافع دموکراسی تنظیم کند».

تصدیق می فرمائید که برای ادامه بحث با شما، دیگر نمی توانستم از نقد نوشته ایشان که شما مورد تأیید و حمایت قرار دادید، خودداری نکنم. دیگر بیش از این توضیح نمی دهم. خواشتمندم پس از این چند کلمه، بار دیگر توضیحات مرا از نظریه گدازانید، آن وقت ملاحظه خواهید کرد، آن اشارات، اگر هم خوشایند نباشند، ولی یادآوری آنها، ضرورت داشت.

دوست عزیز و ارجمندم آقای امیر خسروی، سلام

بر خلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید:

"سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر در شرایط کنونی پیکار برای تأمین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تأمین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تأمین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و عملی ما، در درجه نخست نیروهای سبز و اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

[

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جنابعالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما را به سیاهووشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

توضیح بابک: کاظم جان راستش نمی فهمم نزدیکی و یا دوری احتمالی تحلیل من، از نظریات آقایان نگهدار و سیاوشی چه اهمیت ویژه ای دارد که شما می پرسید؟ پاسخ به پرسش هائی از این نوع: «شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟»؛ ما را بیهوده وارد نوعی پلیمیک با دوستان دیگر می کند. که واقعاً نیازی به آن نیست. صادقانه بگویم، من از وارد شدن در اینگونه بحث ها اکراه دارم و با اجازه شما از پرداختن به آن در این میلینگ لیست، که خوانندگان زیادی دارد، پرهیز می کنم. اگر موضوع برایتان مهم است، جداگانه و خصوصی سوال کنید. [قرابت کردم این ابد]

پلیمیک نبود. شما خودتان اصرار داشتید که نزدیکی نظری خودتان با نگهدار و دوری از نظر سیاوشی را نشان دهید. و من نشان دادم چنین نیست. نظر شما به سیاوشی نزدیک است. شما هم مانند سیاوشی از انتخابات آزاد و پیکار برای آن سخن گفته اید. در حالیکه نگهدار می خواهد با همه از جمله خامنه ای گفتگو کند. که البته ایرادی هم ندارد. من خودم گفتگو را یک ارزش و کم هزینه ترین راه رسیدن به شناخت و توافق دانستم. ولی باید مراقب بود که به نام گفتگو به دام بند و بست با رژیم که زنده یاد قاسم لاری را در پوشش مذاکره به هتلی کشاند و ترور کرد نیفتیم و برای خوش آمدن دیکتاتور های سرکوبگر دو تا

پس گردنی به نیروهای آپوزیسیون نزنیم. چون خامنه ای اهل گفتگو نیست. مانند هر دیکتاتور دیگری او زمانی تن به مذاکره، نه گفتگو، خواهد داد که زیر فشار جنبش های اجتماعی قرار بگیرد و انگران قدرت انحصاری خود بشود. این یک اصل تجربی است و من در گذشته در باره آن نوشته ام. اینجا هم تکیه می کنم. مقابله با دیکتاتوری با رشد جنبش های اجتماعی ممکن است.}

پاسخ بابک: راستش را بخواهید، هردوی این دوستان برای من عزیز و محترم اند. آرزوی من این بوده و هست که در مواضع سیاسی، به هردوی آنها نزدیک باشم و باهم باشیم. ولی متأسفانه در مسائل و مباحثی، با هردوی آنها مرزبندی دارم. من با نامه نگاری فرخ نگهدار به آیت الله خامنه ای و بازآشتی ملی ایشان مخالف بودم. و چنین ابتکارهایی را در شرایط کنونی سیاسی کشور، هنگامی که آیت الله خامنه ای در رأس همه عملیات سرکوبگرانه قرار دارد و توازن نیروها نیز امکان گفتگوی برابر و سالم و سازنده را ناممکن می سازد؛ زیانبار می دانم. نه این که با اصل گفتگو، اگر شرایط اش فراهم باشد، مخالف بوده باشم. من که در اندیشه و عمل، عمیقاً اصلاح طلب (Reformiste) هستم و به این مشی تابه آخر، پایبندم؛ چگونه ممکن است مخالف با گفتگو باشم؟ مساله درآمده بودن شرایط برای هر گفتگو، با در نظر گرفتن سود و زیان آنست.

در یادداشت های پیشین، با تفصیل بیشتر، نشان دادم که میان آنچه من، فرام آوردن پیش شرط های آزادی انتخابات ها در جمهوری اسلامی، خواستار آن هستم، با آنچه آقای سیاوشی در رابطه با برگزاری یک انتخابات زیر نظر ناظران بین المللی، درویراء دولت بر سر کار، و بادورزدن آن و تحمیل آن در سایه «محاصره مدنی» پیشنهاد می کند؛ هیچگونه همسوئی و سنخیتی وجود ندارد. تفاوت واقعاً از زمین تا آسمان است! من نمی فهمم چگونه و بر چه اساسی شما می گوئید: «نظر شما به سیاوشی نزدیک است»؟!}

صرف این که در نوشته های ما، کلمات آزادی و انتخابات مشاهده می گردد، کافی برای همسو بودن این دو نظریه ناسخ و منسوخ است؟

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می شود و یا ادامه می یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می آید؟

توضیح بابک: در همان نامه اول در اشاره به منشور «اجا» که من و شما مشترکاً امضا کردیم، تاکید داشته ایم که: «اولین اقدام مائدوین یک منشور جمهوری خواهی بود. انگیزه ما متحد ساختن نیروهای پراکنده سیاسی جمهوری خواه بود که هدفشان برقراری یک: نظام جمهوری پارلمانی بر اساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رعایت اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور و دولت، که هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار می سازد!»

{بسیار عالی و چه خوب که شما همچنان به این اصول پایدارید. لطفاً مشخص بفرمائید این خواست ها را چگونه می خواهید در شرایطی که رژیم نرگس محمدی را به اتهام پوچ و داشتن دو فرزند خردسال و آواره شدن همسرش به زندان می برد بدست آورید. من معتقدم که بدون شکل گیری جنبش های اجتماعی و متحد شدن مردم علیه عاملین این فجایع رژیم تن به این خواست های که شما طرح کرده اید نمی دهد. آنها سه دهه است که بر قدرت و ثروت ملی سوارند و تا زیر فشار نباشند حاضر نیستند به اراده مردم تن دهند. این ویژگی تمام دیکتاتوری هاست و دیکتاتوری دینی یکی از بدترین آنهاست. سی و سه تجربه کافی نیست؟ البته رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد که براو فشار بیاورد. آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد. همانگونه که در بهار عربی هم دیده شد، دیکتاتورها تنها زمانی به خواست مردم تسلیم خواهند شد که فشار مردم را حس کنند؟ وگرنه تکرار اینکه ما خواهان اصلاحات تدریجی و انتخابات آزاد، استحاله رژیم هستیم آنها را وادار نمی کند که به اراده مردم تن دهند.}

پاسخ بابک: کاظم جان! برنامه های پیشین، به جزء جزء نکات مندرج در فراز بالا پاسخ داده ام. بناچار اجمالاً تکرار کنم:

اولاً- من در تحلیل خود، وضعیت بسته و خفقان آورکنونی را پدیده ای نسبتاً گذرا و محکوم به تغییر می دانم. شرایط جهانی و منطقه نیز آن را بر نمی تابد. اضافه بر ماها و نیروهای آزادیخواه درون کشور، در خارج از حاکمیت؛ نیروی پرتوان اصلاح طلبی در درون و پیرامون حاکمیت وجود دارند و منتظر فرصت اند. پتانسیلی در جامعه ایران برای آزادی و دموکراسی وجود دارد که من آن را نیروهای واسطه نامیده ام، که در زمان شاه وجود نداشت. این نیرو در عین حال از یک پختگی سیاسی برخوردار است که بسادگی، با سینۀ باز، به استقبال مسلسل و کلاشنیکوف نمی رود. خواهشمندم «بهار عربی» را به رخ من نکشید. ایران، لیبی و سوریه و مصر نیست. این شبیه سازی ها، اساساً هیچ شبیه سازی دیگر، معضل ایران را حل نمی کند. فکرنمی کنی بهترین باشد که کپی برداری ها و شبیه سازی ها را کنار بگذاریم؟ ایران را باید به طور مشخص و با ویژگی هایش بررسی نمود و در تلاش تدوین «نقشۀ راه» متناسب با واقعیت ایران باشیم؟

کاظم عزیزم! اشکال معرفتی برخی از دوستان مالین است که سپهر سیاسی ایران را تار بسته و اصلاح ناپذیری می پندارند. یادشان می رود که در همین جمهوری اسلامی، با همین آیت الله خامنه ای در مقام ولی فقیه، رویداد خرداد 72 پیش آمد. محمد خاتمی علی رغم وی، دوبار رئیس جمهور انتخاب شد. زمانی بود که قوای مقتته و مجریه و شوراها در دست اصلاح طلبان بود. افسوس که سستی کردند و از این موقعیت استثنائی که از حمایت مردمی برخوردار بودند، بهره گیری نکردند و فرصت ها از دست رفت. علی رغم یاس مقطعی مردم از اصلاح طلبان، دیدیم که باردیگر جنبش بزرگ سبز، اینبار، به رهبری میرحسین موسوی سر بر آورد، که به مراتب عمیق تر و گسترده تر از اولی بود. درست است که این جنبش سرکوب شد. ولی جنبش سبز و آن میلیون ها مردمی که آفرینندۀ آن بودند و به میدان آمدند و فریاد رای من کو سر دادند؛ از میان نرفته اند. بل پخته تر شده و با آگاهی بیشتر، در پی فرصت اند.

چرا شما فکری کنید که همه چیز تمام شده است؟ و می گوئید: انجام اصلاحات و تغییرات در درون نظام، دیگر امکان ناپذیر است؛ و به اینجا رسیده اید که برای دستیابی به آزادی ابتدا می باید رژیم را از میان برداشت؟

ثانیاً - درست است که می گوئی «رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد». آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد».

ومی پرسی: «در شرایطی که فردی مانند خاتمی اجازه فعالیت سیاسی ندارد و حکومت مانع یک تجمع بیست نفره می شود، مراسم دفن و کفن را سرکوب می کند، وکیل مدافع رازندان می کنند و موارد بسیاری که نیاز به بازگو کردن آنها نیست چگونه می خواهید حزب و سندیکایی بسازید که دیکتاتوری کنار بزند؟».

آنچه را که تواز شرایط سرکوب و خفقان به قلم آورده ای؛ کم و بیش، همه آگاهیم. بدیهی است که در چنین شرایطی، دستیابی به حداقل خواست های پیشنهادی من، با آن که این خواست ها در همین قانون اساسی نیز مندرج اند، و لذا یک خواست قانونی نیز هستند، کار دشواری می باشد. در این اوضاع و احوال، و با همه این دشواری ها، شگفتی در طرح پیشنهادی شما برای برپائی «جنبش های اجتماعی» است! و آن نیز «جنبش های اجتماعی [که] از اساس غیر قانونی و علیه بی قانونی شکل می گیرند»! بدیهی است که وقتی نتوان حزب و سندیکا به وجود آورد، شکل گیری جنبش های اجتماعی غیر قانونی، اگر غیر ممکن نباشد، به مراتب دشوارتر از احیاء و بازسازی احزاب و سندیکاهای سرکوب شده موجود می باشد. مگر این که منظورتان، چنانکه از نوشته هایتان استنباط می شود؛ نوعی انفجار اجتماعی باشد، که آن را هم انتظار دارید، روزی از جایی، به گونه مثلاً برخی کشورهای عربی، پدیدار شود! چگونه می توان سر نوشت ملت ای همچون ایران را بدست توده عصیان زده خیابان ها سپرد؟ چگونه و به قول شما با کدام ابزاری می خواهید و می توانید، این مردم بی شکل عصبانی را هدایت بکنید؟ اگر حرکت مردم در آستانۀ انقلاب بهمن کنترل شد، بخاطر وجود رهبری فرهمند و تشکیلات آخوندها بود. حالا جز سازمان مجاهدین خلق و تا حدی سلطنت طلبان، کدام است آن نیروی موافق با براندازی که این وظیفه سنگین را بر دوش بگیرد؟

اطمینان داشته باش که من همچنان برامضای خود صادقانه پایبندم. اگر اختلافی هست، که هست، بر سر «نقشه راه» (Feuille de Route) و «شیوه مبارزه» برای تحقق این جامعه آرمانی ماست. برای دستیابی به این جامعه آرمانی، در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، من معتقد به مبارزه آرام و گام به گام و مسالمت آمیز و مرحله به مرحله پیکارسیاسی هستم. {فکر نمی کنم کسی به انقلاب معتقد باشد. نباید تفاوت مصنوعی بوجود آورد. مگردکتر یزدی، نرگس محمدی، دادخواه، نسرين ستوده و ديگر زندانيان به انقلاب معتقد بودند و کار انقلابی کرده بودند که به زندان های دراز مدت محکوم شده اند؟ دیکتاتورها هیچ مخالفتی را تحمل نمی کنند، وگرنه دیکتاتور نبودند.} برای پرهیز از طولانی شدن مطلب، آنچه را که در این رابطه درنامه پیشین خود گفته بودم؛ یادآوری می کنم:

«از آنجا که من، وضعیت کنونی تناسب نیروها و سلطه لحظه ای اقتدارگرایان را فقط در نظر نمی گیرم و مطلق اش نمی کنم و قابل تغییر می دانم؛ بر این باورم که در حال حاضر، می باید مردم را برای مبارزه در راستای دستیابی به آزادی های اولیه پامال شده: آزادی مطبوعات و احزاب و سندیکاها و تشکلات مدنی، و تامین هر چه فزاینده تر حاکمیت ملت از طریق انتخابات های آزاد؛ با بهره گیری از راه های آرام و مسالمت آمیز مبارزاتی تشویق و تجهیز کرد. {چه خوب. ولی شما دوستانی که خواست انتخابات آزاد را بکار می برند متهم به انقلاب و سرنگونی و حذف می کنید. چگونه است که خودتان نیز همین روش را پیشنهاد می کنید؟ گذشته از این همسویی، اگر رژیم مانع هرگونه آزادی مورد نظر شما، از جمله آزادی انتخابات است، چه باید کرد؟ راه حل من تکیه بر جنبش های اجتماعی است به عنوان اهرم فشار بر حکومت زورگو است. {

پاسخ بابک:

آقای علمداری! من به خود اجازه نمی دهم کسی را، به ویژه دوستان و همزمانم را به چیز ناروایی متهم کنم. من بارها از آقای سیاوشی خواهش کردم توضیح دهد موضوع آن «انتخابات آزاد» چه می باشد؟ تا اگر استنباط من از نوشته های دوستان نادرست است، اصلاح بکنم. متأسفانه تا به امروز از دادن پاسخ امتناع کرده است. ولی تصادفاً دوستان مرا از نوشته اخیر آقای ملک محمدی باخبر کردند. نگاهی به نوشته ایشان روشن می کند که منظور دوستان از «استراتژی انتخابات آزاد»؛ متأسفانه همانست که من استنباط کرده بودم. پیشنهادی دوستان، به روشنی، چیزی جز Régime Change نیست.

لطفاً به فرازهای زیر از مقاله آقای ملک محمدی که در سایت «اخبارروز» منتشر شده است، توجه فرمائید: «آنها باین عنوان که این استراتژی شکل امروزی تر همان استراتژی کهنه سرنگونی و بر اندازی است با آن مخالفت می کنند. البته تردیدی نیست که به یک معنا، یعنی از نقطه نظر مبارزه برای تحمیل انتخابات آزاد به جمهوری اسلامی و از نقطه نظر نتایج مورد نظر نیروهای دموکراتیک از یک چنین انتخاباتی، این طرح یک طرح آلترناتیو و براندازی است». و یا: «روشن می شود که گفتگوی یک انتخابات معمول، انتخاباتی در چهارچوب این نظام و برای تشکیل نهادهای متکی به قانون اساسی آن نیست، بلکه صحبت از انتخاباتی است برای گزینش نمایندگان همه گروهها و اقشار مردم جهت تشکیل مجلسی که قانون اساسی جدید را تقریر خواهد کرد. یا شاید انتخاب موقت قدرت مجریه ای باشد که دوران گذار را سازمان بدهد».

ملاحظه می کنی که بدون تردید می توان گفت که میان پروژه «استراتژی انتخابات آزاد» پیشنهادی دوستان، با آنچه من درباره تامین پیش شرط های انتخابات های آزاد در جمهوری اسلامی می گویم، و آن رانه یک طرح مستقل، بل بخش جدائی ناپذیر از پیکار برای آزادی ها و تامین دموکراتیک می دانم، هیچگونه همسوئی مضمونی و سنخیتی وجود ندارد. امیدوارم نه شما و نیز نه سایر دوستان من در «اجا»، دیگر کوشش نکنند به همه تلقین کنند که همه «انتخابات آزاد» می خواهند! فرقی

میان طرح بابک با پروژه «استراتژی انتخابات آزاد»، نیست! ویا طرح بابک، مرحله اول پروژه «استراتژی انتخابات آزاد» می باشد! اگر نوشته ایشان زودتر به دست من رسیده بود، از بسیاری از بحث های پیش آمده پرهیز می شد.

آنگاه که این آزادی های اولیه، ولی ضروری و بسیار پراهمیت بدست آمد؛ با ارزیابی مجدد توازن نیرو ها و آمادگی ذهنی مردم؛ با تاکتیک های مناسب با شرایط آن روز؛ طرح دیگری ریخت و مبارزه را تا تحقق تمام و کمال حاکمیت ملت، که در آن همه نهادهای حکومت ناشی از اراده و رای آزاد ملت باشد، ادامه داد. {بسیار خوب. اگر نخواهیم خیلی کلی و شعاری سخن گفته باشیم، ابزار کسب این خواست ها چیست؟ ابزار من جنبش های اجتماعی است. دوست دارم ابزار و اهرم شما برای کسب این خواست ها را بدانم.}

پاسخ بابک: کاظم جان! ابزار وسیله کار، اشاره به چیزهای مشخص و ملموس و قابل رویت و تعریف دارد. این «جنبش های اجتماعی» که شما دائم از آن سخن می گوئید؛ یک مفهوم بسیار کلی است و چیز مشخصی را بیان نمی کند. منظورتان کدام جنبش های حتی و حاضراند که ابزار کار شما برای تحقق استراتژی انتخابات آزاد مورد نظرتان باشد؟ استنباط من از صحبت های شما این است که در انتظار خیزش های اجتماعی از نوع «بهار عربی» یا آنچه در کشورهای اروپای شرقی رخ داد، هستید؟ چیزی که هنوز رخ نداده چگونه ابزار کارتان هست؟

اما برای تحقق آزادی ها و برنامه حداقل در مرحله کنونی در ایران، تکیه و محاسبه من استوار بر آکتورها و نیروهای سیاسی (ونه ابزار) موجود و حتی و حاضر در صحنه سیاسی کشور است. نظیر تشکلات زنان، دانشجویان، کارگران، احزاب سیاسی، جامعه مطبوعاتی کشور و تشکلات گوناگون و بی شمار مدنی؛ و آن پتانسیل اجتماعی میلیونی که با فریاد رای من کوا به میدان آمدند. درست است که این نیروها در حال حاضری سروسا هستند و چه بسا نمایندگان آنها در زندان اند. ولی این نیرو وجود دارد، هم اکنون نیز چندان بی حرکت نمی باشند. و گرنه چه نیازی به این همه سرکوب هابود؟

{شما اضافه کرده اید:} در این پیکار مرحله به مرحله، {من مرا حلی در طرح شما نمی بینم. جز آنکه حل مشکل اساسی، یعنی ادغام دین و دولت و ولایت مطلقه فقیه را به روز مبادا حواله داده اید. در زیربیشتر توضیح خواهم داد. آیا در مرحله اول خواست انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن طرح می شود؟ در مرحله دوم و سوم، ... چه خواست های طرح می شود؟ ممکن است خواست هر مرحله را روشن بیان کنید؟ من اگر بخوام نامی برای طرح شما انتخاب کنم می گویم: "انتخابات آزاد هم تاکتیک و هم استراتژی" زیرا شما از آغاز تا به آخر خواست انتخابات آزاد را طرح می کنید. البته بدون آنکه ابزاری برای کسب آن مشخص کنید. دوستانی مانند گنج بخش محاصره مدنی را ابزار کسب این خواست می دانند، و من جنبش های اجتماعی را، ابزار و اهرم پیکار شما برای عملی کردن انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن چیست؟}

پاسخ بابک: به این پرسش به اشکال گوناگون پاسخ داده ام و نیازی به تکرار ندارد.

بیگمان، اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت، در شمار نیروی اصلی و تعیین کننده آن، قرار می گیرند. بدیهی است که هر قدر نیروهای عرفی و ترقی خواه از تبار اتحاد جمهوری خواهان پر توان تر باشند، {هنوز مشخص نکرده اید که ابزار مبارزه شما با رژیم چیست. منظور شما از این جملات چیست؟ اتحاد، یا ائتلاف با اصلاح طلبانی که حتی حاضر به گفتگو با ما نیستند؟ متأسفانه آنها هنوز میان ما و خامنه ای متحد خود را مشخص نکرده اند. اصلاح طلبانی مانند خاتمی هنوز در توهم اند. آنها می خواهند از نیروی دموکراسی خواهان مانند ما حمایت بگیرند که با خامنه ای سازش کنند و همین رژیم را حفظ کنند. دوران این سیاست شکست خورده سپری شده است. ولی گذشته از این نکته حاشیه ای، من مصرانه علاقمندم در باره ابزار پیکار شما با رژیم دیکتاتوری بیشتر بدانم. چون

با طرح منشور اجا در محتوا اختلافی نیست. همانگونه که خودتان گفته اید در روش و نقشه راه اختلاف است. { رنگ و نشان خود را بر رویداد ها و چشم انداز سیاسی کشور بر جای خواهند گذاشت. سخن بر سر رنگ و نشان نیست. سخن از دگرگونی بدترین نوع دیکتاتوری، یعنی دیکتاتوری دینی است که به فردی مانند آیت الله منتظری هم رحم نمی کند.

کاظم جان! ملاحظه می کنید که در نظام فکری من، هم استراتژی وجود دارد و هم هدف روشن است. تفاوت من با برخی از دوستان از جمله در این است که آنها برای ما بر این باورند که رژیم اصلاح ناپذیر است؛ لذا برای دستیابی به آزادی و دموکراسی می باید آن را به یک صورتی، برانداخت. از جمله با «استراتژی انتخابات آزاد». اصلاح ناپذیری رژیم موضوع متفاوت از انتخابات آزاد بعنوان راه تعیین حاکمیت مردم است. شما باید نشانه های اصلاح پذیری رژیم را نشان دهید. دیگران می گویند رژیم اصلاح ناپذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود. روشن نیست برای چه هدفی. اگر شما هم می گوئید برای انتخاب حکومت مورد نظر مردم، پس تفاوت در چیست؟ اصل بر انجام انتخابات آزاد است که در هر دو نظر مشترک است. و رژیم انتخابات آزاد از هر نوع آنرا "کودتای خزنده" "براندازی نرم"، "انقلاب مخملی" می نامد و موسوی و کروبی را به خاطر آن عامل آمریکا می خواند و زندانی می کند. و شما بر سر اینکه هر نیرو بر بستر چه تحلیلی به همان راه و روش مشترک رسیده است مجادله می کنید. دوست عزیزم، چرا ما باید ما بر روی تحلیل دیگران مجادله کنیم. به چه باید کرد آنها توجه کنیم. بر اساس هر تحلیلی آنها خواهان انتخابات آزادند. شما هم با هر تحلیلی خواهان انتخابات آزادید. مجادله برای چیست؟ شما بر اصل انتخابی بودن مقامات مندرج در منشور اجا تکیه کرده اید و خود را پایدار به آن می دانید. به همین اصل بچسبید. تمام مقامات باید از طریق انتخابات آزاد تعیین شود. برای انتخابات آزاد هم شما خودتان پیش نیازهای آنرا گفته اید. مجادله برای چیست؟

پاسخ بابک: کاظم جان! به گمانم در بحث های پیشین، تفاوت مضمونی این دوا انتخابات به اندازه کافی نشان داده شده است. هر تردیدی هم بود، با مقاله اخیر آقای ملک محمدی، برطرف شده باشد.

اما داستان چیست؟

رژیم می پندارد که انتخابات آزاد قدرت را از دست آنها خارج می کند. و چون مردم ولایت فقیه و نظام اسلامی نمی خواهند با رای خود و بطور مسالمت آمیز آنها را حذف می کنند. اینکه رژیم فکر می کند حاکمیتی که از طریق انتخابات آزاد به قدرت برسد آنها را حذف خواهد کرد تقصیر مردم نیست. مردم در پی حذف آنها نیستند، در پی حذف حکومت مادل عمری ولایت فقیه و ادغام دین و دولت عوامل فساد انگیز و دیکتاتوری اند. به همین دلیل رژیم انتخابات آزاد مورد نظر شما یا سیا و وشی، یا جنبش سبز را کودتای نرم می خواند. در حالی که انتخابات شراکت در قدرت را بوجود خواهد آورد با سهم های متفاوت. رژیم نمی خواهد قدرت را با کسی، حتی با موسوی و کروبی و خاتمی شریک شود. اگر روند انتخابات آزاد آرام و بدون درگیری پیش برود دلیلی برای نگرانی آنها وجود ندارد. مگر آنکه آنها اصرار داشته باشند استبداد و سرکوب و فساد و بی عدالتی کنونی را ادامه دهند. دموکراسی نمی تواند بدون حذف مقام مادل عمری چه فقیه باشد و چه شاه، وادغام دین و دولت ساخته شود. ابزار این دگرگونی انتخابات آزاد است، نه انقلاب و خشونت.

در کشورهای بلوک شرق مردم با رای خود قدرت انحصاری احزاب کمونیست را حذف کردند، ولی کمونیست ها یا به نام حزب خود و یا با نام های جدید در قدرت سهیم شدند و عملاً قدرت انحصاری را از دست دادند. در آمریکا لاتین نیز مردم دیکتاتوری های نظامی را از نظام سیاسی خود حذف کردند و ژنرال های دیکتاتور را خانه نشین کردند، ولی افرادی که در رژیم های سابق نقش داشتند، اگر مرتکب جنایت نشده بودند در دولت های سیویل و دموکراتیک از طریق انتخابات سهیم شدند. تقریباً در این گذارها به دموکراسی خشونت و انقلابی از نوع کلاسیک آن رخ نداد و همه از طریق انتخابات انجام گرفت. برعکس به همه خشونت های دوران جنگ سرد و دیکتاتوری نظامی خاتمه داد. مورد استثنا در آن زمان، نیکلای چایشسکو در رومانی بود که او برای تداوم دیکتاتوری مادام العمر خود به جای تسلیم شدن به اراده مردم، به سرکوب شدت بخشید. نتیجه پیوستن ارتش

انقلابی او به مردم بود. او قربانی کار خود شد. در حالیکه در کشورهای دیگر اروپای شرقی این ماجرا رخ نداد. در خاورمیانه دیکتاتورها در برابر خواست مردم که همان انتخابات آزاد و سهمیم شدن در قدرت بود مقاومت کردند. در نتیجه جنبش مردم به خشونت و در مواردی به جنگ داخلی کشیده شد. مبارک و قذافی خود سرنوشت خود را رقم زدند. آنها می توانستند شرافتمدانه دست از قدرت انحصاری بردارند و پس از سه و چهار دهه حکومت خود سرانه کنار بروند و حکومت تابع اراده مردم کنند و به حیات خود ادامه دهند. در ایران کدام یک از این شیوه ها پیش خواهد رفت؟ کسی نمی داند.

ولی من معتقد به اصلاح و تغییر و استحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم. و پیروزی چنین «نقشه راه» را امکان پذیر می دانم. {بابک جان اینکه نوشته ای نقشه راه نیست، خواست شماست. واژه دیگر نقشه راه استراتژی است که من نمی دانم چرا شما در کاربرد آن اکراه دارید. گذشته از این، مگر جنبش سبز چه می خواست و می خواهد؟ شما خود را در برابر تجربه سی و سه ساله مردم قرار می دهید. مردم به خاتمی و موسوی و کروبی و باقی ماندن خامنه ای در مقام ولی فقیه رضایت دادند، و منتظر همان استحاله مورد نظر شما شدند، ولی پاسخ سرکوب خونین زندان و شکنجه دریافت کردند. دلیل آن قدرت نداشتن کافی جنبش های اجتماعی بود. استحاله مورد نظر شما چه تفاوتی با این تلاش دارد؟ به نظر می رسد شما انتخابات آزاد را "نقشه راه" خوانده اید. چه فرق می کند که اسم آنرا استراتژی بگذاریم یا "نقشه راه"؟ مشکل، نام گذاری نیست. مهم تلاشی است با همین خواست که رژیم به آن تن نمی دهد. رژیم برای باقی ماندن در قدرت انحصاری از توان مالی، تکنیکی، تبلیغاتی، نظامی و امنیتی کامل استفاده می کند که نگذارد جنبش های اجتماعی شکل بگیرد. آنها از تشکل و سازماندهی مردم واهمه دارند. آزادی خواهان باید این اصل مهم تجربی و نظری را به کار بگیرند که پاد زهر دیکتاتوری جنبش های اجتماعی است. بدون ترس از قدرت سازمان یافته مردم، یعنی جنبش های اجتماعی، هیچ دیکتاتوری تسلیم اراده آنها نمی شود. تجارب انقلاب 57 ایران، اروپای شرقی، آمریکایی لاتین و خاورمیانه را نگاه کنید مگر جز این بوده است؟}

پاسخ بابک: تذکر درستی است. آنچه من گفته ام، در واقع، بیان اعتقاد من به شیوه مبارزه و مشی سیاسی مورد نظر من بوده است. قصدم احتمالاً این بوده است که بگویم: «نقشه راه» رami باید بر مبنای چنین اعتقادی ترسیم کرد. این بی دقتی ها تاحدی ناشی از خستگی و بی حالی من است، ببخشید.

امید من به توفیق این راه، در تفاوت مهم رژیم کنونی با رژیم شاه، از جمله در این است که حاکمیت کنونی یکپارچه نیست. ثانیاً و این مهم تر از اولی است؛ وجود نیروی واسطه تنومندی میان دولت و ملت است که خواهان تغییر و تحول در راستای تامین «حاکمیت ملت» می باشد. {ولی دیکتاتوری آنها را هم تحمل نمی کند. دوست عزیزم، شما تجربه تمام جهان و سی و سه ساله خود ایران را رها کرده اید و به این امید بسته اید که در ایران امروز برخلاف دوره شاه یک "نیروی واسطه تنومندی" به نام اصلاح طلبان وجود دارد، ولی نمی گوئید دیکتاتوری تا زمانی به آنها اجازه حیات سیاسی می داد و می دهد که تابع اراده استبداد حاکم باشند. اگر آنها هم مانند شما آزادی خواه باشند، سرکوب خواهند شد، که شده اند. به نظر من امید واری را باید بر بستر واقعیت ها ساخت، نه آرزوها و آرمان های بریاد رفته و شکست خورده.} نیروی اجتماعی مهمی که متأسفانه در زمان شاه وجود نداشت. جنبش سبز و اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت و نیروهای سیاسی از تبار نهضت آزادی و ملی- مذهبی ها، دفتر تحکیم و سندیکاهای مستقل و نظایر آنها، در شمار این نیروهای واسطه اند. {رژیم همه این نیروهایی که شما نام برده اید را عامل بیگانه می خواند و شدیداً سرکوب می کند. حشمت الله طبرزدی، یکی از پایه گزاران تحکیم وحدت سالیان درازی است که در زندان استبداد است. عبدالله مومنی نیز همینطور. زیرا آنها هم مانند شما خواهان انتخابات آزاد اند. در این شرایط چه باید کرد؟ پاسخ من تکیه بر جنبش های اجتماعی مردم است. تمام نیرو باید صرف گسترش این اهرم اصلی

حذف دیکتاتورها بشود. گفتگو و ائتلاف ها و اتحاد ها هم باید به همین منظور، یعنی گسترده کردن جنبش های اجتماعی و خواست برقراری دموکراسی و تامین اراده مردم شکل بگیرد.}

پاسخ بابک: کاظم جان بحث های تکراری است. نظرم راپیشتر گفته ام.

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقرای حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و درچه مرحله ای باید طرح شود؟

توضیح بابک: گمان کنم درجریان توضیحات پیشین به اندازه کافی مواضع من دراین راستا روشن شده باشد. تنها اضافه کنم که جای مرحله ای آن درپایان نقشه راه، وفرجام این مبارزه طولانی مرحله به مرحله است. فعلاً ما درآغازاین پیکار هستیم که همان دستیابی به آزادی های اولیه است. {بابک جانم، من از شما تعجب می کنم که علت اصلی وضعیت استبداد دینی کنونی را نمی بینی و حذف آنرا به مراحل نهایی حواله می دهی. در حالیکه همه مشکلات از ادغام دین و دولت، ولایت مطلقه فقیه و مقام مادام العمری او ناشی شده است. این مقام تمام افراد فاسد را دور خود جمع می کند و جنایتکاران و دزدان را زیرچتر پوشش خود می گیرد. شخصیتی مانند دکتر کدیور، یک مجتهد و معتقد به اسلام، بر اصل ضرورت جدایی دین از دولت اصرار ورزیده است و حتی به کشورهای عربی هشدار داده است که از تجربه ایران بیاموزند و مبدا به این دام بیفتند. ولی شما واهمه دارید که این خواست اساسی و تعیین کننده را طرح کنید و آنرا به روز مبدا حواله می دهید. حتی دست یابی به آزادی های اولیه مورد نظر شما، که گاهی با آزادی انتخابات همراه می کنید و گاهی آنها را از انتخابات آزاد جدا می کنید، بدون جدایی دین از دولت، حذف ولایت مطلقه فقیه، حکومت مادام العمری ولی فقیه که در رأس همه اموزار نیروی نظامی، قضایی، رادیو و تلویزیون، شورای نگهبان و شورای مصلحت نظام و غیره قرار دارد ممکن نیست. چنین وضعیتی است که تمام افراد فاسد را دور او جمع کرده است. دیکتاتوری و فساد شاه هم ناشی از مقام مادام العمری و قدرت مطلق او بود. اگر قدرت مشروط باشد، و مقامات دوره ای و انتخابی کسی جرات اینهمه فساد و سرکوب و حق کشی را نخواهد داشت. همه از آنجا ناشی می شود که رهبر مقام خود را تا آخر عمر می داند و دیگران هم به همین خاطر دور او جمع می شوند. درمورد ولایت فقیه از شاه هم بد تراست. زیرا او بر اعتقادات مردم و فریبکاری دینی آنها هم متوسل می شود. شاه هرگز کاری که خامنه ای با روحانیت کرد نکرده بود.}

پاسخ بابک: خیال نکن که من به این معضلات واقف نیستم وآرزوی حل آنها ندارم. منتهی آنچه تو می خواهی:«حذف ولایت فقیه، جدائی دین ازدولت و...»، جزاطریق سرنگونی رژیم، به هر شکل و شیوه ای، ازجمله«استراتژی انتخابات آزاد»، بدست نمی آید.

اگر اینگونه خواست هارامحورقراربدهیم وبرمبنای آن سیاستگذاری کنیم، علی می ماند وحوض اش! نیروئی که می باید این کارسنگین راانجام بدهد محدود به چند تشکل خارج کشورنظیرما وبرخی احزاب مربوط به اقلیت های قومی تجزیه طلب وهواداران پهلوی! کدام سازمان ونیروی سیاسی درون کشوربه چنین طرح وبرنامه ای لببیک خواهند گفت؟ عملاً حرف های بزرگ زده ایم وخواست های مهمی را مطرح ساخته ایم، بی آنکه قادرباشیم گام کوچکی درراه تحقق آن برداریم! به باورمن، طرح شعارهای رادیکال وغیرعملی، بزرگ ترین هدیه به کسانی ایست که تو درآرزوی حذف آنها هستی!

4. با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع متهمان را به یازده سال زندان محکوم می کند، و به وبلاگ نویس را اعدام می دهد، در پیکار شما، حکومت فقها و نظامیان چگونه حذف و حاکمیت مردم بر قرار می شود؟

توضیح بابک: چنانکه پیش ترعرض کردم، من وضعیت کنونی راپایدارومطلق نمی بینم. {بابک جان، من ناچارم باز نکاتی را تکرار کنم. این وضعیت کنونی سی و سه سال است ادامه دارد. و تنها رشد جنبش های مدنی و اجتماعی مردم رژیم را نگران می کند. اگر فشاری بر رژیم وارد نشود دلیلی ندارد که جز این بکند که تا به حال کرده است. دیکتاتور ها فقط با فشار مردم

ممکن است تن به خواست آنها بدهند. فشار مردم هم باید سازمان یافته و هدفمند باشد. یعنی ایجاد جنبش های اجتماعی. آیا شما هم به همین دلیل وضعیت کنونی را پایدار نمی دانید، یا دلیل دیگری دارید؟ نباید ترسید و از ضرورت ایجاد و تقویت جنبش های اجتماعی بعنوان اهرم فشار بر دیکتاتورها آشکارا سخن گفت. { کاظم جان! اصولاً رویکرد من به مسائل سیاسی، **ایجابی است، نه سلبی**. درنفسه راه مطلوب من، هرگونه توفیق کوچک و بزرگ ایجابی، در دستیابی به آزادی و حقوق انسانی؛ مثلاً حتی آزادی زندانیان سیاسی در بند کنونی، پیکار با حکومت فقها و نظامیان و پس زدن آنهاست. { پس زدن حکومت که ایجابی نیست. کاملاً سلبی است. { و این مبارزه را تا از نفس انداختن آنها، می باید ادامه داد. { کدام مبارزه؟ از نفس انداختن هم سلبی است و حذفی، نه ایجابی. شما می خواهید آنها را پس بزنید و از نفس بیاندازید، ولی نمی گوئید چگونه. با چه ابزاری. {

پاسخ بابک: کاظم جان خواهش می کنم از پلمیک کردن و میج گرفتن پرهیز کن. این کار در شأن شما نیست. حرف من این است که وقتی مادر سایه تلاش و پیکار ایجابی مردم، به موفقیتی در راستای تامین خواست های آزادی طلبانه مردم دست می یابیم، موفقیت ما، در عمل پس نشستن حکومت است. مبارزه ما ایجابی است. به جای مرگ براستبداد، گفته ایم زنده باد آزادی. این دوشیوه مبارزه است، و لوازمی که نتیجه مشابهی ببار آورد.

دوست ارجمند! وقت آن رسیده است که فرهنگ «حذف» را که همان اندیشه براندازی است، { بابک عزیزم، تفاوت پس زدن حکومت فقها و نظامیان، یا از نفس انداختن آنها با حذف حکومت فقها و نظامیان چیست؟ با کلمات بازی نباید کرد. پس زدن، کنار نهادن، سلب کردن، از نفس انداختن و حذف کردن همه منتهی به یک عمل می شود و آن از قدرت حذف کردن دیکتاتور ها است. { و اگر کسی آن را نگوید، پس «سازشکار و دنباله روجمهوری اسلامی است»، از خود دور کنیم و در جستجوی راه های ایجابی باشیم که البته دشوار است ولی تنها راه دستیابی به آزادی و دموکراسی ماندگار و پایدار است.

5. در پیکار شما آیا محافل جهانی مانند سازمان ملل، آنطور که دکتر یزدی خواسته است، یا دول دیگر، آنطور که خانم آن سان سوچی در گذار برمه به دموکراسی پیش می برد، نقشی دارد؟ آیا اساساً فکر می کنید که مردم ایران متحد جهانی هم دارند و آنها کدامند؟

توضیح بابک: به استثنای سازمان های حقوق بشرو نظایران، که اساساً با هدف و انگیزه دفاع از حقوق بشر به وجود آمده اند. و یابری احزاب چپ که چنین حمایت هائی، برخاسته از باورهای ایدئولوژیک آنهاست؛ { قربانت گردم، احزاب چپ جهانی که مدافع احمدی نژاد هستند و جنبش سبز و قربانیان آن را عوامل آمریکا می خوانند. محکوم کردن نقض حقوق بشر در سازمان ملل توسط دول غربی انجام می گیرد، نه احزاب چپ. در رأی گیری ها برای محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران تمام دیکتاتوری های ریز و درشت از جمهوری اسلامی دفاع می کنند و دموکراسی های غربی از مردم و جنبش سبز. بسیاری از قربانیان نقض حقوق بشر در جهان به کشورهای غربی پناهنده می شوند و از مزایایی که هرگز در کشور خود نداشته اند بهره مند می گردند. به ندرت کسانی به چین و روسیه و کوبا و کره شمالی و سوریه و ... می رود. چرا؟

متأسفانه کسانی که از گذشته چپ می آیند هنوز نسبت به لیبرالیسم و دموکراسی شناخت واقعی پیدا نکرده اند و داوری شان هنوز با معیارهای ایدئولوژیک گذشته است. نمی خواهیم قبول کنیم که دفاع از حقوق بشر و دموکراسی بخشی از فلسفه لیبرالی است. کشور انقلابی و چپ کوبا، مدافع نقض حقوق بشر جمهوری اسلامی است. عدالت بدون آزادی و دموکراسی آنها به همین جا ختم می شود. در کشورهای غربی، نیروها و احزاب لیبرال از حقوق بشر و دموکراسی در کشورهای غیر دموکراتیک دفاع می کنند. آنها در برابر محافظه کاران کشور خود قرار می گیرند. آیا شما تفاوتی میان احزاب سوسیال دموکرات کشورهای غربی و احزاب محافظه نمی بینید؟

درست است که همه دولت ها به دنبال منافع خود اند، ولی گاهی منافع غرب در دموکراسی شدن کشورهای دیگر است، نه ادامه دیکتاتوری. بطور مثال در برمه، چین، روسیه، ایران منافع غرب در آن است که بر این کشورها دموکراسی حاکم شود. واقعیت ها را آنطور که هست باید دید. اگر در این کشورها دموکراسی برقرار شود به سود غرب است. کما اینکه دموکراسی در فرانسه و ژاپن به سود آمریکا است. نه به زیان آن. مگر دموکراسی در برزیل و هند، تونس و مصر و ... به زیان غرب است؟ جهان دگرگون شده است. جهان دوره استعمار نیست. سالیان دراز احزاب چپ القا می کردند که آمریکا مدافع دیکتاتوری شاه است. در حالیکه

آمریکا مدافع شاه بود، نه دیکتاتوری او. زیرا غرب آلترناتیو شاه را کمونیست ها می دید و با آن به شدت مخالف بود. دفاع غرب از جنبش های آزادی خواهانه خاورمیانه ساختگی نبود و نیست. همانگونه که دفاع روسیه و چین از دیکتاتوری های خاورمیانه واقعی است.

به نظر من تجدید نظر چپ های سابق نسبت به خطا های نظری و عملی خود دو مرحله دارد. یکی نقد مارکسیسم – لنینیسم، و دیگری شناخت لیبرالیسم و دموکراسی غرب که در گذشته نسبت به آن نفرت داشتند. باید سعی نمود که در مرحله اول در جا نزیم و ابعاد مختلف داخلی و جهانی این دگرگونی فکری را بشناسیم.

در میان دول خارجی، من «متحد جهانی» دیگری، سراغ ندارم. به بیان آن سیاستمدارانگلیسی که گفت: انگلستان دوست و دشمن ندارد، فقط منافع دارد؛ دول بزرگ جهانی اساساً نگران و در جستجوی منافع خود هستند و دلشان برای مردم ایران نمی سوزد. {بایک جان تو خود بهتر از من می دانی که غرب یکدست نیست. کسانی در دول غرب هستند که دلشان برای مردم ایران می سوزد. دلشان می خواهد مردم ایران در آزادی زندگی کنند. همان کسانی که به هزاران خارجی پناه می دهند. ما باید شناختمان را از غرب دقیق تر کنیم. برداشت ما در گذشته نسبت به غرب درست نبود به همین دلیل در پی نابودی آن بودیم و رابطه شاه با غرب را بد می دانستیم. همانگونه که برداشت مان از شوروی و چین درست نبود و حاضر بودیم منافع ایران را فدای منافع آنها کنیم. کاری که امروز جمهوری اسلامی می کند. اینکه هزاران نفر چپ از شرق به غرب پناهنده شده اند و می خواهند کشور خودشان هم مانند غرب رشد کند، و آزادی و دموکراسی داشته باشد، حتماً دلایلی داشته و دارد. باید آن دلایل را شناخت. نباید سطی از کنار این واقعیت های مهم رد شد.} آنها اگر منافع شان اقتضا کند، مارادریز نگاه ممکن است رها کنند. {من منکر این امر نیستم. برای یک آمریکایی مانند یک فرانسوی یا یک ایرانی، نخست منافع کشور خودش مهم است. این خود هویت فردی و جمعی انسان هاست.} انگونه که دولت شوروی در حساس ترین لحظه مبارزات مردم ایران، رادیو «پیک ایران» را برای خوشایند شاه، بست. {در دول غربی احزاب و نیروهایی هستند که به حقوق بشر و کمک به دموکراسی کشورهای دیگر اعتقاد دارند و بدون در نظر گرفتن ملیت و مذهب افراد از حقوق انسانی آنها دفاع می کنند. دولت ها حتی اگر مخالف آن هم باشند نمی تواند مانع شود.} و آمریکا شاه بیمار و در بستر مرگ را، به ملاحظه آیت الله خمینی به امان خدا سپرد. و اگر ادمردی همچون انور سادات نبود، چه بسا تحویل جمهوری اسلامی شده بود. {من شک ندارم اگر آمریکا شاه را پناه می داد احزاب چپ ایرانی و غیر ایرانی همراه با رژیم جمهوری اسلامی متعرض آن می شدند. کما اینکه برای اشغال سفارت آمریکا همانند اعدام کردن هویداها احزاب چپ هورا کشیدند. چپ باید نقش خود را در این ماجرای مخرب که به مردم و منافع ایران بسیار لطمه زد بیان و آنرا صمیمانه نقد کند.}

لذا کاظم جان! نباید زیادی به دول خارجی امید بست و نسبت به آنها توهم داشت و به امید آنها سیاست گذاری کرد. و یا چنین پنداشت که دول بزرگ، «متحد جهانی» ما در پیکار برای آزادی و دموکراسی هستند. آنها با خطر مسأله هسته ای، چون امنیت اسرائیل راتهید می کند، ایران را محاصره اقتصادی می کنند، ولی گمان نکنم حتی یک روز، بخاطر عدم رعایت حقوق بشر یا آزادی و دموکراسی در ایران، دست به تحریم ایران بزنند. {البته که آزادی و دموکراسی باید توسط مردم ایران ساخته شود. در اینجا سخن بر سر متحد جهانی است، نه فراتر از آن. من اضافه می کنم که اگر در ایران جنبشی وجود نداشته باشد متحد جهانی هم نقشی نخواهد داشت. تمام تلاش ها باید برای رشد جنبش های اجتماعی در ایران باشد. ولی اینکه روسیه طرفدار رژیم باشد یا جنبش سبز مهم است. اگر در سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران محکوم می شود باید دید چه کشورهایی با مردم همراهی می کنند و چه کشورهایی با سرکوب گران. این ها نمونه هایی از معنی متحد جهانی است. این حرکات نشان خواهد داد که مردم ایران روی کدام کشورها می توانند حساب کنند. روسیه و چین متحد مردم ایران نیستند، متحد استبداد ایران است.}

بالین حال، می باید از عامل مساعد جهانی که فعلاً فراهم است، برای اعمال فشار روی دولت جمهوری اسلامی، از برای این که زندانیان را آزاد کنند، دست از آزار مردم بردارند، حقوق بشر را رعایت کنند، و یا انتخابات ها را در آزادی برگزار کنند؛ نهایت استفاده را برد. اتفاقاً از مهم ترین وظایف ما در خارج کشور، همین تجهیز افکار جهانی و تشویق آنها برای حمایت از مبارزات مردم ایران است. {همه این نمونه ها نشان می دهد که شما هم معتقدید که مردم ایران متحد دارند. زیرا در همه این موارد روسیه و چین در

برابر خواست مردم ایران قرار گرفته اند. همانگونه که در بالا اشاره کردم دفاع از حقوق بشر و دموکراسی از لیبرالیسم بر می آید و در تمام کشورهای دموکراتیک غرب لیبرال ها هم نقش دارند. در گذشته ام نوشتم کسی که خود را آزاد اندیش می داند و مدافع آزادی و دموکراسی، نمی تواند علیه لیبرالیسم باشد. لیبرالیسم مادر همه آزادی هاست.}

ما متأسفانه «متحد جهانی» در مبارزه برای آزادی و دموکراسی نداریم. ولی بی گمان میلیون ها انسان آزاد منش، صدها حزب سیاسی و تشکلات حقوق بشری، و مطبوعات و غیره نسبت به مبارزات گاه کم مانند ملت ایران، به دیده تحسین می نگرند، حاضرند مثلاً پیام هواداری را امضا کنند یا درمیتینگ شرکت کنند، ولی نه بیشتر!

تفاوت بزرگ رژیم شاه با جمهوری اسلامی از جمله در این است، که رژیم شاه سخت با غرب پیوند خورده بود. وقتی شاه احساس کرد که غرب او را رها کرده است، تعادل خود را از دست داد. جمهوری اسلامی فرآورده غرب و دست نشاندۀ او نیست. اگر امروز در مسأله هسته ای آمادۀ سازش است، در اثر فشارهای کمرشکن تحریم اقتصادی است. و گرنه برای تذکرات و قطعنامه های دول بزرگ، تَره هم خورد نمی کرد! لذا کاظم جان امید ما باید به فرجام مبارزات ملت بزرگ ایران باشد نه خارجی ها!

{در بالا به این نکته اشاره کردم.}

قربانت بابک امیر خسروی 2012/05/10

ارتمند شما کاظم علمداری

کاظم علمداری:

تفاوت کمی (زمانی) است، نه ماهوی!

(2012/05/17)

دوست عزیز و گرامی ام، بابک جان

نمی خواستم پاسخی بنویسم. ولی با خواندن آخرین نوشته شما به این نتیجه روشن رسیدم که نخست وجوه اشتراک فراوانی میان نظرات شما و من وجود دارد، و دوم اینکه نظر شما با نظر دوستان دیگر مانند سیاوشی و ملک محمدی فقط یک تفاوت کمی (زمانی) دارد، نه تفاوت ماهوی آنطور که خودتان قبلاً تصور کرده بودید. اگر دوست و حوصله داشتید می توانید استدلال های من درباره این نتیجه گیری را در لابلای نوشته خودتان با خط قرمز بخوانید.

دوستدار شما

کاظم

دوست ارجمندم آقای علمداری، پس از عرض سلام!

توضیحات و یا پاسخ های من، روی همین متن (که با کاظم جان سلام آغاز می شود) با رنگ سبز و پاسخ بابک با رنگ سبز، مشخص شده اند. لطفاً توجه داشته باش که من به همه درنگ های شما پاسخ نداده ام. زیرا گاهی، تم ها تکراری است، و یا بعضی نکات و پرسش های شما را قبلاً در جای دیگر توضیح داده ام. منظورم این است که عدم پاسخ یا برخورد به مطالب شما، همواره به معنی موافقت نیست.

مخلص شما بابک 2012/05/16

(توجه: چون این گفتگوازسوی سایر دوستان در میلینگ لیست دنبال می شود، و آنچه از نظرمی گذرد، توضیح در توضیح است. دنبال کردن آن شاید دشوار باشد. باید توجه داشت که اصل آن، نامه مورخ 2012/05/10 من به آقای علمداری است، که حتماً پیش تر، دریافت کرده اید. آقای علمداری تذکرات و پرسش ها و نقد هایی در جای جای نامه من قید کرده اند و برای مشخص شدن آنها، متن نوشته های خود را تیره رنگ کرده اند؛ که کاملاً قابل تشخیص است. این متن را نیز قاعداً دوستان قبلاً دریافت کرده اند. من، در روی این متن و برپادداشت های ایشان، توضیحاتی وارد کرده ام که با رنگ سبز و با قید «پاسخ بابک»، از بقیه تمیز داده می شود. امیدوارم با توجه به این توضیح، دنبال کردن نوشته چندان دشوار نباشد. بابک امیر خسروی)

کاظم جان سلام!

در آخرین نامه ات نوشته بودی: «این نوشته آخر من در این رابطه خواهد بود. به نظر من آنچه باید گفته شود گفته شد!» چه شد که بیش از چند روز تاب نیاوردی! از شوخی گذشته نامه ات را، به فال نیک گرفتم و ادامه گفتگو با آن دوست عزیز را استقبال می کنم. امیدوارم به تفاهم بیشتری برسیم. به پرسش های در متن نامه ات پاسخ می دهم. آنچه من نوشته ام، بارنگ بنفش و توضیح بابک مشخص شده اند.

قربانت بابک 2012/05/10

بابک عزیزم، شما من را وادار کردید که باز سرت را درد بیاورم. سعی می کنم مختصر بنویسم. لطفا نوشته من را به همین رنگ در لابلای نوشته خودت بخوان.

دلیلی که من تاب نیاوردم و کفایت بحث را اعلام کردم این بود که دیدم موضوع مورد مجادله، یعنی "گفتگو با نیروهای سیاسی دیگر" به بحث تاریخی کشیده شد. راستش من ارتباط موضوعات تاریخی در نوشته شما را با موضوع "گفتگو" زیاد نمی فهمیدم. بطور مثال من نتوانستم ارتباط موضوعی مانند اختلاف فرقه قزلزل باش شیعه علی الهی و یا "اهل حق" با دولت شیعه صفوی در قرن نهم که شما به آن اشاره کردید را با موضوع مورد بحث ما یعنی گفتگوی امروز نیروهای سیاسی بفهمم. حال چه اختلاف آنها قومی بوده یا دینی یا هردو به بحث ما کمک نمی کرد و نمی کند. به ویژه آنکه ما ایرانیان، برخلاف غربی ها، گرایش مان به کلی گویی است تا موضوعات مشخص. ترسیدیم که بحث ما دچار این عارضه نامفید بشود. خوشبختانه آن تاب نیاوردن و ترمز زدن سبب شد که ما به مسیر واقعی بحث برگردیم که حالا به انتخابات آزاد هم کشیده شده است.

در این نوشته ممکن است شیوه پاسخ در پاسخ کمی ابهام آفرین باشد. می بخشید. ولی این روش مزایایی دارد که خواننده می تواند بحث را بدون مراجعه به متون قبل پی بگیرد و ببیند که آیا من به گفته مشخص شما پاسخ گفته ام یا خیر. نوشته قبلی شما به رنگ قهوه ای است. پرسش های قبلی من به رنگ سیاه و پاسخ های شما به رنگ بنفش و شما می توانید پاسخ ها و پرسش های جدید من را به همین رنگ بین دو { } بخوانید.

پاسخ بابک: اینکه من بناچار اشاره ای به نکاتی از تاریخ کرده بودم، بدان جهت بود که اولاً در خلال نامه های شما و دیگر دوستان، ضرورت گفتگو و مناسبات با رضا پهلوی و مدعیان استقرار دوباره دودمان پهلوی مطرح شده بود. ثانیاً ولی به ویژه، در جریان گفتگو میان ما، آقای ملک محمدی نامه ای به شما نوشته و نکات متعددی در اصلت و نوآوری پایه گذار دودمان پهلوی به آگاهی شما رسانده بود. با این حال، چون مخاطب نامه نبودم، قصد پاسخ به ایشان نداشتم. تا اینکه شما در نامه تان در اشاره به بیانات آقای ملک محمدی و حمایت از نظریات ایشان نوشتید: «آنچه آقای ملک محمدی با زبان بسیار گویا و روشن و منسجم نوشته اند اصل مطلب است. به نظر من بند بند نوشته او قابل تعمق است. نوشته او توضیح تحلیلی بسیار دقیقی است که من راز پاسخ دادن به دوستان دیگری نیازی کند. ... به نظر من این نوشته می تواند اساس یک سیاست پردازی درست را برای جمهوری خواهان مدافع دموکراسی تنظیم کند».

تصدیق می فرمائید که برای ادامه بحث با شما، دیگر نمی توانستم از نقد نوشته ایشان که شما مورد تائید و حمایت قرار دادید، خودداری بکنم. دیگری از این توضیح نمی دهم. خواشتمندم پس از این چند کلمه، بار دیگر توضیحات مرا از نظر بگذرانید، آن وقت ملاحظه خواهید کرد، آن اشارات، اگر هم خوشایند نباشند، ولی یادآوری آنها، ضرورت داشت.

دوست عزیز و ارجمندم آقای امیر خسروی، سلام

بر خلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید:

"سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر در شرایط کنونی پیکار برای تامین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تامین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تامین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و عملی ما، در درجه نخست نیروهای سبزو اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جناب عالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما رابه سیاووشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

توضیح بابک: کاظم جان راستش نمی فهمم نزدیکی ویا دوری احتمالی تحلیل من، از نظریات آقایان نگهدار و سیاووشی چه اهمیت ویژه ای دارد که شمامی پرسید؟ پاسخ به پرسش هائی از این نوع: «شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟»؛ ما را بیهوده وارد نوعی پلمیک بادوستان دیگر می کند. که واقعاً نیازی به آن نیست. صادقانه بگویم، من از وارد شدن در اینگونه بحث ها اکراه دارم وبا اجازه شما از پرداختن به آن در این میلینگ لیست، که خوانندگان زیادی دارد، پرهیزی کنم. اگر موضوع برایتان مهم است، جداگانه وخصوصی سوال کنید. [قرابت کردم این ابداء پلمیک نبود. شما خودتان اصرار داشتید که نزدیکی نظری خودتان با نگهدارو دوری از نظر سیاووشی را نشان دهید. و من نشان دادم چنین نیست. نظر شما به سیاووشی نزدیک است. شما هم مانند سیاووشی از انتخابات آزاد و پیکار برای آن سخن گفته اید. در حالیکه نگهدار می خواهد با همه از جمله خامنه ای گفتگو کند. که البته ایرادی هم ندارد. من خودم گفتگو را یک ارزش و کم هزینه ترین راه رسیدن به شناخت و توافق دانستم. ولی باید مراقب بود که به نام گفتگو به دام بند و بست با رژیم که زنده یاد قاسملو را در پوشش مذاکره به هتلی کشاند و ترور کرد نیفتیم و برای خوش آمدن دیکتاتور های سرکوبگر دو تا پس گردنی به نیروهای آپوزیسیون نزنیم. چون خامنه ای اهل گفتگو نیست. مانند هر دیکتاتور دیگری او زمانی تن به مذاکره، نه گفتگو، خواهد داد که زیر فشار جنبش های اجتماعی قرار بگیرد و انگران قدرت انحصاری خود بشود. این یک اصل تجربی است ومن در گذشته در باره آن نوشته ام. اینجا هم تکیه می کنم. مقابله با دیکتاتوری با رشد جنبش های اجتماعی ممکن است.}

پاسخ بابک: راستش را بخواهید، هردوی این دوستان برای من عزیز و محترم اند. آرزوی من این بوده وهست که درمواضع سیاسی، به هردوی آنها نزدیک باشم وباهم باشیم. ولی متأسفانه درمسائل و مباحثی، با هردوی آنها مرزبندی دارم. این نکته ای بود که من توجه شما را به آن جلب کردم، با این تفاوت که من اضافه نمودم که نظر شما به سیاووشی نزدیک تر است تا نگهدار. ولی متأسفانه شما این نکته من که به نوعی مورد تأیید سیاووشی و نگهدار نیز قرار گرفت بد تعبیر کردید و فکر کردید که من می خواهم میانه شما را با دوستان دیگر بهم بزنم. من با نامه نگاری فرخ نگهدار به آیت الله خامنه ای وباتزاشتی ملی ایشان مخالف بودم. و چنین ابتکارهائی را در شرایط کنونی سیاسی کشور، هنگامی که آیت الله خامنه ای در راس همه عملیات سرکوبگرانه قرار دارد وتوازن نیروها نیز امکان گفتگوی برابر و سالم وسازنده راناممکن می سازد؛ زیانبار می دانم. نه این که با اصل گفتگو، اگر شرایط اش فراهم باشد، مخالف بوده باشم. من که در اندیشه وعمل، عمیقاً اصلاح طلب (Reformiste) هستم وبه این مشی تا به آخر، پایبندم؛ چگونه ممکن است مخالف با گفتگو باشم؟ مساله درآماده بودن شرایط برای هر گفتگو، با در نظر گرفتن سود و زیان آنست.

در یادداشت های پیشین، باتفصیل بیشتر، نشان دادم که میان آنچه من، فرام آوردن پیش شرط های آزادی انتخابات ها در جمهوری اسلامی، خواستار آن هستم، با آنچه آقای سیاووشی در رابطه با برگزاری یک انتخابات زیر نظر ناظران بین المللی، دروراء دولت بر سر کار، وبادورزدن آن وتحمیل آن درسایه «محاصره مدنی» پیشنهاد می کند؛ هیچگونه همسوئی وسنخیتی وجود ندارد. تفاوت واقعاً از زمین تا آسمان است! من نمی فهمم چگونه وبرچه اساسی شما می گوئید: «نظر شما به سیاووشی نزدیک است؟!»

صرف این که در نوشته های ما، کلمات آزادی وانتخابات مشاهده می گردد، کافی برای همسو بودن این دونظریه ناسخ ومنسوخ است؟ در زیر این موضوع را باز کمی توضیح می دهم.

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می شود و یا ادامه می یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می آید؟

توضیح بابک: در همان نامه اول در اشاره به منشور «اجا» که من و شما مشترکاً امضا کردیم، تاکید داشته ایم که: «اولین اقدام ماتدوین یک منشور جمهوری خواهی بود. انگیزه ما متحد ساختن نیروهای پراکنده سیاسی جمهوری خواه بود که هدفشان برقراری یک: نظام جمهوری پارلمانی براساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رعایت اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور و دولت، که هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار می سازد!»

بسیار عالی و چه خوب که شما همچنان به این اصول پایدارید. لطفاً مشخص بفرمائید این خواست ها را چگونه می خواهید در شرایطی که رژیم نرگس محمدی را به اتهام پوچ و داشتن دو فرزند خردسال و آواره شدن همسرش به زندان می برد بدست آورید. من معتقدم که بدون شکل گیری جنبش های اجتماعی و متحد شدن مردم علیه عاملین این فجایع رژیم تن به این خواست های که شما طرح کرده اید نمی دهد. آنها سه دهه است که بر قدرت و ثروت ملی سوارند و تا زیر فشار نباشند حاضر نیستند به اراده مردم تن دهند. این ویژگی تمام دیکتاتوری هاست و دیکتاتوری دینی یکی از بدترین آنهاست. سی و سه تجربه کافی نیست؟ البته رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد که براو فشار بیاورد. آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد. همانگونه که در بهار عربی هم دیده شد، دیکتاتورها تنها زمانی به خواست مردم تسلیم خواهند شد که فشار مردم را حس کنند؟ وگرنه تکرار اینکه ما خواهان اصلاحات تدریجی و انتخابات آزاد، استحاله رژیم هستیم آنها را وادار نمی کند که به اراده مردم تن دهند.

پاسخ بابک: کاظم جان! برنامه های پیشین، به جزء جزء نکات مندرج در فراز بالا پاسخ داده ام. بناچار اجمالاً تکرار کنم: اولاً- من در تحلیل خود، وضعیت بسته و خفقان آورکنونی را پدیده ای نسبتاً گذرا و محکوم به تغییر می دانم. این درست است، ولی دیکتاتورها خود به خود کنار نمی روند، باید آنها را کنار زد. و این کار هزینه دارد. شرایط جهانی و منطقه نیز آن را بر نمی تابد. درست است. اضافه بر ماها و نیروهای آزادیخواه درون کشور، در خارج از حاکمیت؛ نیروی پرتوان اصلاح طلبی در درون و پیرامون حاکمیت وجود دارند و منتظر فرصت اند. درست است. پتانسیلی در جامعه ایران برای آزادی و دموکراسی وجود دارد که من آن را نیروهای واسطه نامیده ام، که در زمان شاه وجود نداشت. این نیرو در عین حال از یک پختگی سیاسی برخوردار است که بسادگی، با سینه باز، به استقبال مسلسل و کلاشیکوف نمی رود. کاملاً درست است. آفرین بر شما. خواهشمندم «بهار عربی» را به رخ من نکشید. ایران، لیبی و سوریه و مصر نیست. این شبیه سازی ها، و اساساً هیچ شبیه سازی دیگر، معضل ایران را حل نمی کند. فکرنمی کنی بهترین باشد که کپی برداری هاوشبیه سازی ها را کنار بگذاریم؟ ایران را باید به طور مشخص و با ویژگی هایش بررسی نمود و در تلاش تدوین «نقشه راه» متناسب با واقعیت ایران باشیم؟

بابک جان،

من در این زمینه شبیه شما فکر می کنم و درباره آن هم مقاله نوشته ام که ایران هیچکدام از این کشورهای نیست. در برابر آنهايي که آمار دروغ ده ها هزار کشته در لیبی می دادند نیز همین گونه استدلال کردم. احتمالاً شما مقاله من را نخوانده اید. ولی نکته این است زمانی که هیچ کس انتظار خیزش مردمی را در کشورهای عربی نداشت، مردم بلند شدند و چهار دیکتاتور را به زیر کشیدند. اگر بقیه دیکتاتور هم مانند بن علی زود قدرت را ترک می کردند، آنهمه کشتار و ویرانی رخ نمی داد. در اروپای شرقی هم چیزی شبیه به این رخ داد، تقریباً بدون خونریزی. در فلیپین هم همینطور. در ایران هم ممکن است چنین شود و بایک تفاوت بزرگ که شما به آن اشاره کرده اید و من میخواهم روی آن تأکید بیشتری بکنم. آن موقعیتی که اخوان المسلمین در مصر دارد، جنبش سبز و اصلاح طلبی در ایران دارد. فاکتوری که در کشورهای عربی نبود. حضور جنبش سبز، اصلاح طلبان و خرده

جنبش های دیگری که شما از آنها نام برده اید بسیار مهم است. این جملات شماسست. "نظیرتشکلات زنان، دانشجویان، کارگران، احزاب سیاسی، جامعه مطبوعاتی کشوروتشکلات گوناگون وبی شمارمدنی؛ وآن پتانسیل اجتماعی میلیونی که با فریادِ رای من کو! به میدان آمدند." نباید این واقعیت مهم را در تحلیل های و نظردهی ها نا دیده گرفت. باید این جنبش های داوم و قوام بخشید و هیچ مغایرتی هم ندارد که خواست قانونی انتخابات آزاد و حزب و سندیکا را هم دائما تکرار کرد. ولی خواست مرکزی این جنبش باید روشن و عامه فهم و قانونی باشد و آن آزادی انتخابات است. جنبش سبز نشان داد که مردم ایران برای حذف دیکتاتوری و آزادی انتخابات مصمم اند، ولی اسحله بدست گرفتن را درست نمی دانند. شما در نوشته خود از حضور اصلاح طلبانی نام برده اید که می توانند نقش بزرگی بازی کنند. آنرا فراموش نکنید و نگویند توده های عاصی را درخیابان رها کردن خطرناک است. تظاهرات سه میلیونی سکوت را فراموش نکنید. مردم ایران برای دموکراسی بسیار آماده تراز کشورهای عرب اند.

کاظم عزیزم! اشکال معرفتی برخی ازدوستان مایلین است که سپهرسیاسی ایران راتارسته واصلاح ناپذیرمی پندارند. یادشان می رود که درهمین جمهوری اسلامی، با همین آیت الله خامنه ای درمقام ولی فقیه، رویداد خرداد 72 پیش آمد. محمد خاتمی علی رغم وی، دوباررئیس جمهورانتخاب شد. زمانی بود که قوای مقتته ومجریه وشوراها دردست اصلاح طلبان بود. همه اینها به خامنه ای تحمیل شد و او را غافل گیرکرد، نه آنکه او خواستارآن بود. درست برعکس. او با تمام توان در مقابل آن ایستاد و خرابکاری کرد و خاتمی را به قول خودش به تدارکچی بدل کرد. رژیم از 2 خرداد درس آموخته است که نگذارند خاتمی ها دو باره انتخاب شوند. کودتای انتخاباتی سال 88 هم نه انقلاب بود و نه موسوی می خواست جمهوری اسلامی را سرنگون کند. خامنه ای هیچ اصلاحاتی را تحمل نمی کند، حتی بدست رفسنجانی، و خودش هم اهل اصلاحات نیست. این رژیم نه می تواند اصلاحات انجام دهد و نه می تواند بدون اصلاحات دوام بیاورد. چنین وضعیتی است که رژیم از یکسو تنش با را کش می دهد و از دگرسو سرکوب داخلی را شدید تر می کند. در میان مردم ایران زیان های فراوان می بینند. این است که من معتقدم فقط فشار مردم، در شکل یک جنبش اجتماعی می تواند خامنه ای را وادار کندکه به اراده مردم تن دهد. خواست این جنبش هم براندازی نیست، بلکه انتخابات آزاد است که درقانون رژیم هم تصریح شده است. چرا با دست خودمان می خواهیم حرف رژیم را تکرار کنیم که انتخابات آزاد انقلاب نرم است؟ افسوس که سستی کردند وازاین موقعیت استثنائی که ازحمایت مردمی برخورداربودند، بهره گیری نکردند وفرصت ها ازدست رفت. علی رغم یاس مقطعی مردم ازاصلاح طلبان، دیدیم که باردیگرجنبش بزرگ سبز، درست است، جنبش سبز اینبار، به رهبری میرحسین موسوی سربرآورد، که به مراتب عمیق تروگسترده ترازاولی بود، بله به مراتب عمیق تر و گسترده تر از اولی، و سومی باید باز هم عمیق تر و گستره تر بوجود آید تا آنها مجبور به عقب نشینی شوند. درست است که این جنبش سرکوب شد. ولی جنبش سبزوآن ملیون ها مردمی که آفریننده آن بودند وبه میدان آمدند وفریاد رای من کو سر دادند؛ ازمیان نرفته اند. بل پخته ترشده وبآگاهی بیشتر، درپی فرصت اند. بابک عزیزم، تمام حرف من همین است. جنبش سبز نمرده است، همانطور که خودت گفته ای ، باردیگر عمیق ترا وگسترده سربرخواهد آورد. من بهتر از شما نمی توانستم لب نظرم را بگویم. ما باید خود را برای آن جنبش آماده کنیم، نیروهای دموکراسی خواه را دورهم جمع کنیم، گفتگو و تبادل نظر کنیم. کاری که این مدت ما در ایمیل لیست انجام دادیم باید بطور مستمر و از روش های مختلف از جمله نشست ها انجام بدهیم. از گفتگو با کسانی که خواهان گفتگو هستند و درد مردم را دارند نهراسیم. و بدانیم که اگر قرار است خامنه به اراده مردم تن دهد برائر فشار جنبش همگانی خواهد بود، نه گفتگو و خواهش و تمنا با او. دیکتاتورها فقط زبان فشار، یعنی جنبش مردم را می فهمند. خامنه ای دلیلی ندارد که در برابر مردم پراکنده و نیروهای سیاسی بی سازمان و برنامه و رهبری تن به خواست آپوزیسیون بدهد و بگذارد که حزب و سندیکا درست کنند.

چرا شما فکرمی کنید که همه چیزتمام شده است؟ ومی گوئید:انجام اصلاحات وتغییرات دردرون نظام، دیگرامکان ناپذیراست؛ مگرجنبش سبزمورد اشاره شما در درون نظام بود؟ وبه اینجا رسیده اید که برای دستیابی به آزادی ابتدا می باید رژیم رازمیان برداشت؟ من کجا چنین گفته ام؟ نظر من دوام و قوام جنبش سبز برای آزادی انتخابات است. مراحلی که شما در طرح خود نام برده اید بند های مذاکره ایی است که بعد از ایجاد اهرم فشار (جنبش اجتماعی) میان حکومت کنونی و آپوزیسیون باید

انجام بگیرد. خامنه ای تنها زیر فشار یک چنین جنبشی ممکن است تن به مذاکره و انتخابات آزاد بدهد، نه بدون آن. کاری که در اوج جنبش سبز رفسنجانی تلاش کرد انجام بگیرد و خامنه ای زیر بار نرفت.

ثانیاً - درست است که می گوئی «رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد». ... آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد».

ومی پرسى: «درشرایطی که فردی مانند خاتمی اجازه فعالیت سیاسی ندارد و حکومت مانع یک تجمع بیست نفره می شود، مراسم دفن و کفن راسرکوب می کند، وکیل مدافع رازندان می کنند و موارد بسیاری که نیاز به بازگو کردن آنها نیست چگونه می خواهید حزب و سندیکایی بسازید که دیکتاتوری کنار بزند؟».

آنچه را که توازش شرایط سرکوب و خفقان به قلم آورده ای؛ کم و بیش، همه آگاهییم. بدیهی است که در چنین شرایطی، دستیابی به حداقل خواست های پیشنهادی من، با آن که این خواست ها در همین قانون اساسی نیز مندرج اند، ولذا یک خواست قانونی نیز هستند، کار دشواری می باشد. در این اوضاع و احوال، و با همه این دشواری ها، شگفتی در طرح پیشنهادی شما برای برپائی «جنبش های اجتماعی» است! و آن نیز «جنبش های اجتماعی [که] از اساس غیر قانونی و علیه بی قانونی شکل می گیرند!» بدیهی است که وقتی نتوان حزب و سندیکا به وجود آورد، شکل گیری جنبش های اجتماعی غیر قانونی، اگر غیر ممکن نباشد، به مراتب دشوارتر از احیاء و بازسازی احزاب و سندیکاهای سرکوب شده موجود می باشد. البته تشکیل حزب و سندیکا قانونی است، ولی مشکل این است که رژیم سی و سه سال است مانع تشکیل آن شده است و در آینده هم نخواهد گذاشت تشکیل شود. برعکس، رژیم احزاب قانونی اصلاح طلبان را هم غیر قانونی اعلام کرده است و مانع فعالیت قانونی آنها شده است در چنین وضعیتی راهی جز مقاومت مدنی نیست. وقتی رژیم نمی گذارد شما قانونی میتنگ داشته باشید، نشریه منتشر کنید، یا باید مبارزه را کنا بگذارید، یا میتینگ غیر قانونی برپا کنید و نشریه غیر قانونی منتشر کنید. من راه سومى نمی شناسم. همه اینها هزینه دارد. بدون هزینه هم آزادی و دموکراسی بدست نمی آید. مگر این که منظورتان، چنانکه از نوشته هایتان استنباط می شود؛ نوعی انفجار اجتماعی باشد، منظور من، آنگونه که قبلاً هم نوشته جنبش سبز است، شما آنرا انفجار اجتماعی می خوانید؟ که آن راهم انتظار دارید، روزی از جائی، به گونه مثلاً برخی کشورهای عربی، پدیدار شود! خیر مانند کشور خود ما. چگونه می توان سر نوشت ملت ای همچون ایران را بدست توده عصیان زده خیابان ها سپرد؟ چگونه و به قول شما با کدام ابزاری می خواهید و می توانید، این مردم بی شکل عصبانی راهدایت بکنید؟ با نیروی اصلاح طلبان که شما بعنوان نیروی وسط از آنها نام بردید. با نیروها ده ها خرده جنبشی که خودتان از آنها نام بردید. با نیروی جنبش سبز که خودتان زنده بودن آنها را تصدیق کرده اید. با میلیون ها مردمی که شعار حمایت از موسوی و کروبی و علیه دیکتاتوری می دادند. و باز دنبال فرصتی می گردند که به خیابان بیایند. اگر حرکت مردم در آستانه انقلاب بهمن کنترل شد، بخاطر وجود رهبری فرهنگد و تشکیلات آخوندها بود. حالاً جز سازمان مجاهدین خلق و تا حدی سلطنت طلبان، کدام است آن نیروی موافق با براندازی که این وظیفه سنگین را بردوش بگیرد؟ آیا جنبش سبز در پی براندازی بوده است؟ آیا اصلاح طلبان مدافع جنبش سبز و مخالف نظام ولایت فقیه و خواهان جدایی دین و دولت، خواهان براندازی اند؟ نظرم همین است. آنها دریافته اند که ریشه تمام مصائب در ولایت مطلقه فقیه و ادغام دین و دولت است. من حرفی فراتر از آنها نزده و نمی زنم. آنها هم معتقدند که بدون جنبش مردم نمی تواند خامنه این را وادار به عقب نشینی کرد.

اطمینان داشته باش که من همچنان برامضای خود صادقانه پایبندم. اگر اختلافی هست، که هست، بر سر «نقشه راه» (Feuille de Route) و «شیوه مبارزه» برای تحقق این جامعه آرمانی ماست. برای دستیابی به این جامعه آرمانی، در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، من معتقد به مبارزه آرام و گام به گام و مسالمت آمیز و مرحله به مرحله پیکار سیاسی هستم. {فکر نمی کنم کسی به انقلاب معتقد باشد. نباید تفاوت مصنوعی بوجود آورد. مگر دکتتر یزدی، نرگس محمدی، دادخواه، نسرين ستوده و دیگر زندانیان به انقلاب معتقد بودند و کار انقلابی کرده بودند که به زندان های دراز مدت محکوم شده اند؟ دیکتاتورها هیچ مخالفتی را تحمل نمی کنند، وگرنه دیکتاتور نبودند. برای پرهیز از طولانی شدن مطلب، آنچه را که در این رابطه در نامه پیشین خود گفته بودم؛ یادآوری می کنم:

«از آنجا که من، وضعیّت کنونی تناسب نیروها و سلطه لحظه ای اقتدارگرایان را فقط در نظر نمی گیرم و مطلق اش نمی کنم و قابل تغییر می دانم؛ براین باورم که در حال حاضر، می باید مردم را برای مبارزه در راستای دستیابی به آزادی های اولیه پایمال شده: آزادی مطبوعات و احزاب و سندیکاها و تشکلات مدنی، و تامین هر چه فزاینده تر حاکمیت ملت از طریق انتخابات های آزاد؛ بایره گیری از راه های آرام و مسالمت آمیز مبارزاتی تشویق و تجهیز کرد. {چه خوب. ولی شما دوستانی که خواست انتخابات آزاد را بکار می برند متهم به انقلاب و سرنگونی و حذف می کنید. چگونه است که خودتان نیز همین روش را پیشنهاد می کنید؟ گذشته از این همسویی، اگر رژیم مانع هر گونه آزادی مورد نظر شما، از جمله آزادی انتخابات است، چه باید کرد؟ راه حل من تکیه بر جنبش های اجتماعی است به عنوان اهرم فشار بر حکومت زورگو است. }

پاسخ بابک:

آقای علمداری! من به خود اجازه نمی دهم کسی را، به ویژه دوستان و همرزمانم را به چیزناروایی متهم کنم. من بارها از آقای سیاوشی خواهش کردم توضیح دهد موضوع آن «انتخابات آزاد» چه می باشد؟ تا اگر استنباط من از نوشته های دوستان نادرست است، اصلاح بکنم. متأسفانه تا به امروز از دادن پاسخ امتناع کرده است. ولی تصادفاً دوستان مرا از نوشته اخیر آقای ملک محمدی باخبر کردند. نگاهی به نوشته ایشان روشن می کند که منظور دوستان از «استراتژی انتخابات آزاد»؛ متأسفانه همانست که من استنباط کرده بودم. پیشنهادی دوستان، به روشنی، چیزی جز Régime Change نیست. لطفاً به فرازهای زیر از مقاله آقای ملک محمدی که در سایت «اخبارروز» منتشر شده است، توجه فرمائید: «آنها باین عنوان که این استراتژی شکل امروزی تر همان استراتژی کهنه سرنگونی و بر اندازی است با آن مخالفت می کنند. البته تردیدی نیست که به یک معنا، یعنی از نقطه نظر مبارزه برای تحمیل انتخابات آزاد به جمهوری اسلامی و از نقطه نظر نتایج مورد نظر نیروهای دموکراتیک از یک چنین انتخاباتی، این طرح یک طرح آلترناتیو و براندازی است». و یا: «روشن می شود که گفتگوی انتخابات معمول، انتخاباتی در چهارچوب این نظام و برای تشکیل نهادهای متکی به قانون اساسی آن نیست، بلکه صحبت از انتخاباتی است برای گزینش نمایندگان همه گروهها و اقشار مردم جهت تشکیل مجلسی که قانون اساسی جدید را تقریر خواهد کرد. یا شاید انتخاب موقت قدرت مجریه ای باشد که دوران گذار را سازمان بدهد».

بابک جان،

اگر انتخابات آزاد که منجر به تغییر قانون اساسی شود، یعنی حذف ولایت مطلقه فقیه و مقام مادام العمری او و ادغام دین و دولت به معنای سرنگونی باشد، شما هم همین خواست را با کمی تأخیر می خواهید. اینطور نیست؟ مگر شما خود این تغییرات بنیادین را در مرحله آخر طرح خود قرار نداده اید؟ تفاوت نظر شما با کسانی که می گویند انتخابات آزاد برای تغییر قانون اساسی لازم است، کیفی و ماهیتی نیست، بلکه کمی و شامل زمان است. همان خواستی که آنها امروز دارند شما می خواهید فردا انجام بدهید. با این تفاوت که شما استدلال می کنید، نه اینکه این خواست های نادرست است، بلکه در شرایط کنونی عملی نیست. بنابراین بهتر آن نیست که به جای بحث در باره درستی و نادرستی تغییر قانون اساسی، حذف ولایت مطلقه فقیه و جدایی دین و دولت درباره زمان بندی آن صحبت کنیم؟ منشور اجا هم که شما خود را پایدار آن می دانید همین خواسته را مطرح می کند. بنابراین تفاوت نظر شما با سیاووشی و ملک محمدی یک تفاوت زمانی است، نه ماهیتی.

ملاحظه می کنی که بدون تردید می توان گفت که میان پروژه «استراتژی انتخابات آزاد» پیشنهادی دوستان، با آنچه من درباره تامین پیش شرط های انتخابات های آزاد در جمهوری اسلامی می گویم، و آن رانه یک طرح مستقل، بل بخش جدائی ناپذیر از پیکار برای آزادی ها و تامین دموکراتیک می دانم، هیچگونه همسوئی مضمونی و سنخیتی وجود ندارد. امیدوارم نه شما و نیز نه سایر دوستان من در «اجا»، دیگر کوشش نکنند به همه تلقین کنند که همه «انتخابات آزاد» می خواهند! فرقی میان طرح بابک با پروژه «استراتژی انتخابات آزاد»، نیست! و یا طرح بابک، مرحله اول پروژه «استراتژی انتخابات آزاد» می باشد! اگر نوشته ایشان زودتر به دست من رسیده بود، از بسیاری از بحث های پیش آمده پرهیز می شد. من امیدوارم که با شما

پس از خواندن نکته ای که در بالا بدان اشاره کردم به یک پاسخ روشن تر برسیم. زیرا تمام خواست های شما در حد کسب پیش نیازهای انتخابات آزاد محدود نمی شود. شما با ولایت مطلقه فقیه و ادغام دین و دولت نیز مشکل دارید و آنها را به درستی مانع حاکمیت مردم می دانید.

آنگاه که این آزادی های اولیه، ولی ضروری و بسیار پراهمیت بدست آمد؛ با ارزیابی مجدد توازن نیرو ها و آمادگی ذهنی مردم؛ با تاکتیک های مناسب با شرایط آن روز؛ طرح دیگری ریخت و مبارزه را تا تحقق تمام و کمال حاکمیت ملت، که در آن همه نهادهای حکومت ناشی از اراده و رای آزاد ملت باشد، ادامه داد. {بسیار خوب. اگر نخواهیم خیلی کلی و شعاری سخن گفته باشیم، ابزار کسب این خواست ها چیست؟ ابزار من جنبش های اجتماعی است. دوست دارم ابزار و اهرم شما برای کسب این خواست ها را بدانم.}

پاسخ بابک: کاظم جان! ابزار وسیله کار، اشاره به چیزهای مشخص و ملموس و قابل رویت و تعریف دارد. این «جنبش های اجتماعی» که شما دائم از آن سخن می گوئید؛ یک مفهوم بسیار کلی است و چیز مشخصی را بیان نمی کند. منظورتان کدام جنبش های حقیقی و حاضران که ابزار کار شما برای تحقق استراتژی انتخابات آزاد مورد نظرتان باشد؟ استنباط من از صحبت های شما این است که در انتظار خیزش های اجتماعی از نوع «بهار عربی» یا آنچه در کشورهای اروپای شرقی رخ داد، هستید؟ چیزی که هنوز رخ نداده چگونه ابزار کارتان هست؟ در بالا گفتم و در یادداشت های قبلی هم تأکید کردم که منظور من جنبش اجتماعی سبز است که شما خود اذعان کرده اید که زنده است و من گفتم باید دوام و قوام یابد و کمبود های آن جبران شود. ابزار کار برای مجبور کردن رژیم به انتخابات آزاد چنین جنبشی است. زیرا تجارب ده ها کشور دیکتاتوری دیگر این امر را ثابت می کند که دیکتاتورها فقط در برابر فشارهای اجتماعی داخلی و جهانی عقب نشینی می کنند.

اما برای تحقق آزادی ها و برنامه حداقل در مرحله کنونی در ایران، تکیه و محاسبه من استوار بر آکتورها و نیروهای سیاسی (ونه ابزار) موجود حقیقی و حاضر در صحنه سیاسی کشور است. نظیر تشکلات زنان، دانشجویان، کارگران، احزاب سیاسی، جامعه مطبوعاتی کشور و تشکلات گوناگون و بی شمار مدنی؛ و آن پتانسیل اجتماعی میلیونی که با فریاد رای من کوا! به میدان آمدند. درست است که این نیروها در حال حاضری سروسا هستند و چه بسا نمایندگان آنها در زندان اند. ولی این نیرو وجود دارد، هم اکنون نیز چندان بی حرکت نمی باشند. و گرنه چه نیازی به این همه سرکوب ها بود؟ دقیقاً. آفرین بر شما. از من نپرسید با کدام نیرو می خواهید رژیم را وادار کنید که تن به انتخابات آزاد بدهد. شما بهتر از من به جنبش سبز، اصلاح طلبان، و در این پاراگراف آخرتان به خرده جنبش های دیگر اشاره کرده اید. آفرین بر شما. تمام حرف من را شما زده اید. ما باید برای نیروها تکیه کنیم.

{شما اضافه کرده اید:} در این پیکار مرحله به مرحله، {من مراحمی در طرح شما نمی بینم. جز آنکه حل مشکل اساسی، یعنی ادغام دین و دولت و ولایت مطلقه فقیه را به روز مبادا حواله داده اید. در زیربیشتر توضیح خواهم داد. آیا در مرحله اول خواست انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن طرح می شود؟ در مرحله دوم و سوم، ... چه خواست های طرح می شود؟ ممکن است خواست هر مرحله را روشن بیان کنید؟ من اگر بخواهم نامی برای طرح شما انتخاب کنم می گویم: "انتخابات آزاد هم تاکتیک و هم استراتژی" زیرا شما از آغاز تا به آخر خواست انتخابات آزاد را طرح می کنید. البته بدون آنکه ابزاری برای کسب آن مشخص کنید. دوستانی مانند گنج بخش محاصره مدنی را ابزار کسب این خواست می دانند، و من جنبش های اجتماعی را، ابزار و اهرم پیکار شما برای عملی کردن انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن چیست؟}

پاسخ بابک: به این پرسش به اشکال گوناگون پاسخ داده ام و نیازی به تکرار ندارد.

بیگمان، اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت، در شمار نیروی اصلی و تعیین کننده آن، قرار می گیرند. بدیهی است که هر قدر نیروهای عرفی و ترقی خواه از تبار اتحاد جمهوری خواهان پرتوان تر باشند، {هنوز مشخص نکرده اید که ابزار مبارزه شما با رژیم چیست. منظور شما از این جملات چیست؟ اتحاد، یا ائتلاف با اصلاح طلبانی که حتی حاضر به گفتگو با ما نیستند؟ متأسفانه آنها هنوز میان ما و خامنه ای متحد خود را مشخص نکرده اند. اصلاح

طلبانی مانند خاتمی هنوز در توهّم اند. آنها می خواهند از نیروی دموکراسی خواهان مانند ما حمایت بگیرند که با خامنه ای سازش کنند و همین رژیم را حفظ کنند. دوران این سیاست شکست خورده سپری شده است. ولی گذشته از این نکته حاشیه ای، من مصرانه علاقمندم در باره ابزار پیکار شما با رژیم دیکتاتوری بیشتر بدانم. چون با طرح منشور اجا در محتوا اختلافی نیست. همانگونه که خودتان گفته اید در روش و نقشه راه اختلاف است. { رنگ و نشان خود را بر رویدادها و چشم انداز سیاسی کشور برجای خواهند گذاشت. } سخن بر سر رنگ و نشان نیست. سخن از دگرگونی بدترین نوع دیکتاتوری، یعنی دیکتاتوری دینی است که به فردی مانند آیت الله منتظری هم رحم نمی کند.

کاظم جان! ملاحظه می کنید که در نظام فکری من، هم استراتژی وجود دارد و هم هدف روشن است. تفاوت من با برخی از دوستان از جمله در این است که آنها بر این باورند که رژیم اصلاح ناپذیر است؛ لذا برای دستیابی به آزادی و دموکراسی می باید آن راه یک صورتی، برانداخت. از جمله با «**استراتژی انتخابات آزاد**». {اصلاح ناپذیری رژیم موضوع متفاوت از انتخابات آزاد بعنوان راه تعیین حاکمیت مردم است. شما باید نشانه های اصلاح پذیری رژیم را نشان دهید. دیگران می گویند رژیم اصلاح ناپذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود تا مردم حکومت خود را انتخاب کنند. شما می گوئید رژیم اصلاح پذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود. روشن نیست برای چه هدفی. اگر شما هم می گوئید برای انتخاب حکومت مورد نظر مردم، پس تفاوت در چیست؟ اصل بر انجام انتخابات آزاد است که در هر دو نظر مشترک است. و رژیم انتخابات آزاد از هر نوع آنرا "کودتای خرنده" "براندازی نرم"، "انقلاب محملی" می نامد و موسوی و کروبی را به خاطر آن عامل آمریکا می خواند و زندانی می کند. و شما بر سر اینکه هر نیرو بر بستر چه تحلیلی به همان راه و روش مشترک رسیده است مجادله می کنید. دوست عزیزم، چرا ما باید ما بر روی تحلیل دیگران مجادله کنیم. به چه باید کرد آنها توجه کنیم. بر اساس هر تحلیلی آنها خواهان انتخابات آزادند. شما هم با هر تحلیلی خواهان انتخابات آزادید. مجادله برای چیست؟ شما بر اصل انتخابی بودن مقامات مندرج در منشور اجا تکیه کرده اید و خود را پایدار به آن می دانید. به همین اصل بچسبید. تمام مقامات باید از طریق انتخابات آزاد تعیین شود. برای انتخابات آزاد هم شما خودتان پیش نیازهای آنرا گفته اید. مجادله برای چیست؟

پاسخ بابک: کاظم جان! به گمانم در بحث های پیشین، تفاوت مضمونی این دوا انتخابات به اندازه کافی نشان داده شده است. هر تردیدی هم بود، با مقاله اخیر آقای ملک محمدی، برطرف شده باشد.

اما داستان چیست؟

رژیم می پندارد که انتخابات آزاد قدرت را از دست آنها خارج می کند. و چون مردم ولایت فقیه و نظام اسلامی نمی خواهند با رای خود و بطور مسالمت آمیز آنها را حذف می کنند. اینکه رژیم فکر می کند حاکمیتی که از طریق انتخابات آزاد به قدرت برسد آنها را حذف خواهد کرد تقصیر مردم نیست. مردم در پی حذف آنها نیستند، در پی حذف حکومت مادل عمری ولایت فقیه و ادغام دین و دولت عوامل فساد انگیز و دیکتاتوری اند. به همین دلیل رژیم انتخابات آزاد مورد نظر شما یا سیا ووشی، یا جنبش سبز را کودتای نرم می خواند. در حالی که انتخابات شراکت در قدرت را بوجود خواهد آورد با سهم های متفاوت. رژیم نمی خواهد قدرت را با کسی، حتا با موسوی و کروبی و خاتمی شریک شود. اگر روند انتخابات آزاد آرام و بدون درگیری پیش برود دلیلی برای نگرانی آنها وجود ندارد. مگر آنکه آنها اصرار داشته باشند استبداد و سرکوب و فساد و بی عدالتی کنونی را ادامه دهند. دموکراسی نمی تواند بدون حذف مقام مادل عمری چه فقیه باشد و چه شاه، وادغام دین و دولت ساخته شود. ابزار این دگرگونی انتخابات آزاد است، نه انقلاب و خشونت.

در کشورهای بلوک شرق مردم با رای خود قدرت انحصاری احزاب کمونیست را حذف کردند، ولی کمونیست ها یا به نام حزب خود و یا با نام های جدید در قدرت سهیم شدند و عملا قدرت انحصاری را از دست دادند. در آمریکا لاتین نیز مردم دیکتاتوری های نظامی را از نظام سیاسی خود حذف کردند و ژنرال های دیکتاتور را خانه نشین کردند، ولی افرادی که در رژیم های سابق نقش داشتند، اگر مرتکب جنایت نشده بودند در دولت های سیویل و دموکراتیک از طریق انتخابات سهیم شدند. تقریبا در این گذارها به دموکراسی خشونت و انقلابی از نوع کلاسیک آن رخ نداد و همه از طریق انتخابات انجام گرفت. برعکس به همه

خشونت های دوران جنگ سرد و دیکتاتوری نظامی خاتمه داد. مورد استثنا در آن زمان، نیکلای چایشسکو در رومانی بود که او برای تداوم دیکتاتوری مادام العمر خود به جای تسلیم شدن به اراده مردم، به سرکوب شدت بخشید. نتیجه پیوستن ارتش انقلابی او به مردم بود. او قربانی کار خود شد. در حالیکه در کشورهای دیگر اروپای شرقی این ماجرا رخ نداد. در خاورمیانه دیکتاتورها در برابر خواست مردم که همان انتخابات آزاد و سهمیم شدن در قدرت بود مقاومت کردند. در نتیجه جنبش مردم به خشونت و در مواردی به جنگ داخلی کشیده شد. مبارک و قذافی خود سرنوشت خود را رقم زدند. آنها می توانستند شرافتمدانه دست از قدرت انحصاری بردارند و پس از سه و چهار دهه حکومت خود سرانه کنار بروند و حکومت تابع اراده مردم کنند و به حیات خود ادامه دهند. در ایران کدام یک از این شیوه ها پیش خواهد رفت؟ کسی نمی داند.

ولی من معتقد به اصلاح و تغییر و استحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم. و پیروزی چنین «نقشه راه» را امکان پذیری دانم. بابک جان اینکه نوشته ای نقشه راه نیست، خواست شماست. واژه دیگر نقشه راه استراتژی است که من نمی دانم چرا شما در کاربرد آن اکره دارید. گذشته از این، مگر جنبش سبز چه می خواست و می خواهد؟ شما خود را در برابر تجربه سی و سه ساله مردم قرار می دهید. مردم به خاتمی و موسوی و کروبی و باقی ماندن خامنه ای در مقام ولی فقیه رضایت دادند، و منتظر همان استحاله مورد نظر شما شدند، ولی پاسخ سرکوب خونین وزندان و شکنجه دریافت کردند. دلیل آن قدرت نداشتن کافی جنبش های اجتماعی بود. استحاله مورد نظر شما چه تفاوتی با این تلاش دارد؟ به نظر می رسد شما انتخابات آزاد را "نقشه راه" خوانده اید. چه فرق می کند که اسم آنرا استراتژی بگذاریم یا "نقشه راه"؟ مشکل، نام گذاری نیست. مهم تلاشی است با همین خواست که رژیم به آن تن نمی دهد. رژیم برای باقی ماندن در قدرت انحصاری از توان مالی، تکنیکی، تبلیغاتی، نظامی و امنیتی کامل استفاده می کند که نگذارد جنبش های اجتماعی شکل بگیرد. آنها از تشکل و سازماندهی مردم واهمه دارند. آزادی خواهان باید این اصل مهم تجربی و نظری را به کار بگیرند که پاد زهر دیکتاتوری جنبش های اجتماعی است. بدون ترس از قدرت سازمان یافته مردم، یعنی جنبش های اجتماعی، هیچ دیکتاتوری تسلیم اراده آنها نمی شود. تجارب انقلاب 57 ایران، اروپای شرقی، آمریکایی لاتین و خاورمیانه را نگاه کنید مگر جز این بوده است؟

پاسخ بابک: تذکر درستی است. آنچه من گفته ام، در واقع، بیان اعتقاد من به شیوه مبارزه و مشی سیاسی مورد نظر من بوده است. قصدم احتمالاً این بوده است که بگویم: «نقشه راه» رami باید بر مبنای چنین اعتقادی ترسیم کرد. این بی دقتی ها تاحدی ناشی از خستگی و بی حالی من است، ببخشید.

امید من به توفیق این راه، در تفاوت مهم رژیم کنونی با رژیم شاه، از جمله در این است که حاکمیت کنونی یکپارچه نیست. ثانیاً و این مهم ترازاولی است؛ وجود نیروی واسطه تنومندی میان دولت و ملت است که خواهان تغییر و تحول در راستای تامین «حاکمیت ملت» می باشد. ولی دیکتاتوری آنها را هم تحمل نمی کند. دوست عزیزم، شما تجربه تمام جهان و سی و سه ساله خود ایران را رها کرده اید و به این امید بسته اید که در ایران امروز برخلاف دوره شاه یک "نیروی واسطه تنومندی" به نام اصلاح طلبان وجود دارد، ولی نمی گوئید دیکتاتوری تا زمانی به آنها اجازه حیات سیاسی می داد و می دهد که تابع اراده استبداد حاکم باشند. اگر آنها هم مانند شما آزادی خواه باشند، سرکوب خواهند شد، که شده اند. به نظر من امید واری را باید بر بستر واقعیت ها ساخت، نه آرزوها و آرمان های بریاد رفته و شکست خورده. نیروی اجتماعی مهمی که متأسفانه در زمان شاه وجود نداشت. جنبش سبز و اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت و نیروهای سیاسی از تبار نهضت آزادی و ملی- مذهبی ها، دفتر تحکیم و سندیکاها و مستقل و نظایر آنها، در شمار این نیروهای واسطه اند. رژیم همه این نیروهایی که شما نام برده اید را عامل بیگانه می خواند و شدیداً سرکوب می کند. حشمت الله طبرزدی، یکی از پایه گزاران تحکیم وحدت سالیان درازی است که در زندان استبداد است. عبدالله مومنی نیز همینطور. زیرا آنها هم مانند شما خواهان انتخابات آزاد اند. در این شرایط چه باید کرد؟ پاسخ من تکیه بر جنبش های اجتماعی مردم است. تمام نیرو باید صرف گسترش این اهرم اصلی حذف دیکتاتورها بشود. گفتگو و ائتلاف ها و اتحاد ها هم باید به همین منظور، یعنی گسترده کردن جنبش های اجتماعی و خواست برقراری دموکراسی و تامین اراده مردم شکل بگیرد.

پاسخ بابک: کاظم جان بحث های تکراری است. نظرم راپیشترگفته ام.

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقراری حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و درچه مرحله ای باید طرح شود؟

توضیح بابک: گمان کنم درجریان توضیحات پیشین به اندازه کافی مواضع من دراین راستا روشن شده باشد. تنها اضافه کنم که جای مرحله ای آن درپایان نقشه راه، وفرجام این مبارزه طولانی مرحله به مرحله است. فعلاً ما درآغازاین پیکارهستیم که

همان دستیابی به آزادی های اولیه است. {بابک جانم، من از شما تعجب می کنم که علت اصلی وضعیت استبداد دینی کنونی را نمی بینی و حذف آنرا به مراحل نهایی حواله می دهی. در حالیکه همه مشکلات از ادغام دین و دولت، ولایت مطلقه فقیه و مقام مادام العمری او ناشی شده است. این مقام تمام افراد فاسد را دور خود جمع می کند و جنایتکاران و دزدان را زیرچتر پوشش خود می گیرد. شخصیتی مانند دکتر کدیور، یک مجتهد و معتقد به اسلام، بر اصل ضرورت جدایی دین از دولت اصرار ورزیده است و حتی به کشورهای عربی هشدار داده است که از تجربه ایران بیاموزند و مبدا به این دام بیفتند. ولی شما واهمه دارید که این خواست اساسی و تعیین کننده را طرح کنید و آنرا به روز مبدا حواله می دهید. حتی دست یابی به آزادی های اولیه مورد نظرشما، که گاهی با آزادی انتخابات همراه می کنید و گاهی آنها را از انتخابات آزاد جدا می کنید، بدون جدایی دین از دولت، حذف ولایت مطلقه فقیه، حکومت مادام العمری ولی فقیه که دررأس همه اموزار نیروی نظامی، قضایی، رادیو و تلویزیون، شورای نگهبان و شورای مصلحت نظام وغیره قرار دارد ممکن نیست. چنین وضعیتی است که تمام افراد فاسد را دور او جمع کرده است. دیکتاتوری و فساد شاه هم ناشی از مقام مادام العمری و قدرت مطلق او بود. اگرقدرت مشروط باشد، و مقامات دوره ای و انتخابی کسی جرات اینهمه فساد و سرکوب و حق کشی را نخواهد داشت. همه از آنجا ناشی می شود که رهبر مقام خود را تا آخر عمر می داند و دیگران هم به همین خاطر دور او جمع می شوند. درمورد ولایت فقیه از شاه هم بد تر است. زیرا او بر اعتقادات مردم و فریبکاری دینی آنها هم متوسل می شود. شاه هرگز کاری که خامنه ای با روحانیت کرد نکرده بود.}

پاسخ بابک: خیال نکن که من به این معضلات واقف نیستم وآرزوی حل آنها راندارم. منتهی آنچه تو می خواهی:«حذف ولایت فقیه، جدائی دین ازدولت و...»، جزاطریق سرنگونی رژیم، به هرشکل و شیوه ای، ازجمله«استراتژی انتخابات آزاد»، بدست نمی آید. ولی شما در یاداشت قبلی تان اشاره کردید که این خواست های در مرحله نهایی طرح شماست. آیا این بدان معناست که سرآخرباید رژیم را سرنگون کرد، یک کسانی که می خواهند همین رژیم را حفظ کنند حذف کرد؟

اگراینگونه خواست هارامحورقراربدهیم وبرمبنای آن سیاستگذاری کنیم، علی می ماند وحوض اش! نیروئی که می باید این کارسنگین راانجام بدهد محدود به چند تشکل خارج کشورنظیرما وبرخی احزاب مربوط به اقلیت های قومی تجزیه طلب وهواداران پهلوی! کدام سازمان ونیروی سیاسی درون کشوربه چنین طرح وبرنامه ای لببیک خواهند گفت؟ عملاً حرف های بزرگ زده ایم وخواست های مهمی را مطرح ساخته ایم، بی آنکه قادرباشیم گام کوچکی درراه تحقق آن برداریم! به باورمن، طرح شعارهای رادیکال وغیرعملی، بزرگ ترین هدیه به کسانی ایست که تو درآرزوی حذف آنها هستی! این سخنان می تواند اینگونه تعبیر شود که علی رغم اینکه شما حذف ولایت فقیه و جدایی دین ودولت و برقراری حاکمیت مردم را در مرحله نهایی طرح خود قرار داده اید جدی نیستید. چون کسی جز رادیکال های خارج از کشورآنان حمایت نمی کنند. البته تمام آن جنبش هایی که شما در بالا نام برده اید خواهان حذف ولایت فقیه و جدایی دین و دولت اند.

4. با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع متهمان را به یازده سال زندان محکوم می کند، و به وبلاگ نویس را اعدام می دهد، در پیکار شما، حکومت فقها و نظامیان چگونه حذف و حاکمیت مردم بر قرار می شود؟

توضیح بابک: چنانکه پیش ترعرض کردم، من وضعیت کنونی راپایدارومطلق نمی بینم. {بابک جان، من ناچارم باز نکاتی را تکرار کنم. این وضعیت کنونی سی و سه سال است ادامه دارد. و تنها رشد جنبش های مدنی و اجتماعی مردم رژیم را نگران می کند. اگر فشاری بر رژیم وارد نشود دلیلی ندارد که جز این بکند که تا به حال کرده است. دیکتاتور ها فقط با فشار مردم ممکن است تن به خواست آنها بدهند. فشار مردم هم باید سازمان یافته و هدفمند باشد. یعنی ایجاد جنبش های اجتماعی. آیا شما هم به همین دلیل وضعیت کنونی را پایدار نمی دانید، یا دلیل دیگری دارید؟ نباید ترسید و از ضرورت ایجاد و تقویت جنبش های اجتماعی بعنوان اهرم فشار بر دیکتاتورها آشکارا سخن گفت.} کاظم جان! اصولاً رویکرد من به مسائل سیاسی،

ایجابی است، نه سلبی. درنفسه راه مطلوب من، هرگونه توفیق کوچک و بزرگ ایجابی، در دستیابی به آزادی و حقوق انسانی؛ مثلاً حتی آزادی زندانیان سیاسی در بند کنونی، پیکار با حکومت فقها و نظامیان و پس زدن آنهاست. {پس زدن حکومت که ایجابی نیست. کاملاً سلبی است.} و این مبارزه را تا از نفس انداختن آنها، می باید ادامه داد. {کدام مبارزه؟ از نفس انداختن هم سلبی است و حذفی، نه ایجابی. شما می خواهید آنها را پس بزنید و از نفس بیاندازید، ولی نمی گوئید چگونه. با چه ابزاری.}

پاسخ بابک: کاظم جان خواهش می کنم از پلمیک کردن و مچ گرفتن پرهیز کن. این کار در شأن شما نیست. حرف من این است که وقتی مادر سایه تلاش و پیکار ایجابی مردم، به موفقیتی در راستای تامین خواست های آزادی طلبانه مردم دست می یابیم، موفقیت ما، در عمل پس نشستن حکومت است. مبارزه ما ایجابی است. به جای مرگ براستبداد، گفته ایم زنده باد آزادی. این دوشویه مبارزه است، ولو این که نتیجه مشابهی ببار آورد. اینها پلمیک و مچ گیری نیست. پس زدن و از نفس انداختن، سلب است، نه ایجاب. شاید من ادبیات ام ضعیف است. بابک جان، راحت باشید هرگونه که مایل اید تعبیر کنید. ما باید در کاربرد واژه های دقیق باشیم.

دوست ارجمند! وقت آن رسیده است که فرهنگ «حذف» را که همان اندیشه براندازی است، {بابک عزیزم، تفاوت پس زدن حکومت فقها و نظامیان، یا از نفس انداختن آنها با حذف حکومت فقها و نظامیان چیست؟ با کلمات بازی نباید کرد. پس زدن، کنار نهادن، سلب کردن، از نفس انداختن و حذف کردن همه منتهی به یک عمل می شود و آن از قدرت حذف کردن دیکتاتور ها است.} و اگر کسی آن را نکوید، پس «سازشکار و دنباله روجمهوری اسلامی است»، از خود دور کنیم و در جستجوی راه های ایجابی باشیم که البته دشوار است ولی تنها راه دستیابی به آزادی و دموکراسی ماندگار و پایدار است.

5. در پیکار شما آیا محافل جهانی مانند سازمان ملل، آنطور که دکتر یزدی خواسته است، یا دول دیگر، آنطور که خانم آن سان سو چی در گذار برمه به دموکراسی پیش می برد، نقشی دارد؟ آیا اساساً فکر می کنید که مردم ایران متحد جهانی هم دارند و آنها کدامند؟

توضیح بابک: به استثنای سازمان های حقوق بشرو نظایران، که اساساً با هدف وانگیزه دفاع از حقوق بشر به وجود آمده اند. و یابری احزاب چپ که چنین حمایت هائی، برخاسته از باورهای ایدئولوژیک آنهاست؛ {قربانت گردم، احزاب چپ جهانی که مدافع احمدی نژاد هستند و جنبش سبز و قربانیان آن را عوامل آمریکا می خوانند. محکوم کردن نقض حقوق بشر در سازمان ملل توسط دول غربی انجام می گیرد، نه احزاب چپ. در رأی گیری ها برای محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران تمام دیکتاتوری های ریز و درشت از جمهوری اسلامی دفاع می کنند و دموکراسی های غربی از مردم و جنبش سبز. بسیاری از قربانیان نقض حقوق بشر در جهان به کشورهای غربی پناهنده می شوند و از مزایایی که هرگز در کشور خود نداشته اند بهره مند می گردند. به ندرت کسانی به چین و روسیه و کوبا و کره شمالی و سوریه و ... می رود. چرا؟

متأسفانه کسانی که از گذشته چپ می آیند هنوز نسبت به لیبرالیسم و دموکراسی شناخت واقعی پیدا نکرده اند و داوری شان هنوز با معیارهای ایدئولوژیک گذشته است. نمی خواهیم قبول کنیم که دفاع از حقوق بشر و دموکراسی بخشی از فلسفه لیبرالی است. کشور انقلابی و چپ کوبا، مدافع نقض حقوق بشر جمهوری اسلامی است. عدالت بدون آزادی و دموکراسی آنها به همین جا ختم می شود. در کشورهای غربی، نیروها و احزاب لیبرال از حقوق بشر و دموکراسی در کشورهای غیر دموکراتیک دفاع می کنند. آنها در برابر محافظه کاران کشور خود قرار می گیرند. آیا شما تفاوتی میان احزاب سوسیال دموکرات کشورهای غربی و احزاب محافظه نمی بینید؟

درست است که همه دولت ها به دنبال منافع خود اند، ولی گاهی منافع غرب در دموکراسی شدن کشورهای دیگر است، نه ادامه دیکتاتوری. بطور مثال در برمه، چین، روسیه، ایران منافع غرب در آن است که بر این کشورها دموکراسی حاکم شود. واقعیت ها را آنطور که هست باید دید. اگر در این کشورها دموکراسی برقرار شود به سود غرب است. کما اینکه دموکراسی در فرانسه و ژاپن به سود آمریکا است. نه به زیان آن. مگر دموکراسی در برزیل و هند، تونس و مصر و ... به زیان غرب است؟ جهان دگرگون شده است. جهان دوره استعمار نیست. سالیان دراز احزاب چپ القا می کردند که آمریکا مدافع دیکتاتوری شاه است. در حالیکه آمریکا مدافع شاه بود، نه دیکتاتوری او. زیرا غرب آلترناتیو شاه را کمونیست ها می دید و با آن به شدت مخالف بود. دفاع غرب از جنبش های آزادی خواهانه خاورمیانه ساختگی نبود و نیست. همانگونه که دفاع روسیه و چین از دیکتاتوری های خاورمیانه واقعی است.

به نظر من تجدید نظر چپ های سابق نسبت به خطا های نظری و عملی خود دو مرحله دارد. یکی نقد مارکسیسم – لنینیسم، و دیگری شناخت لیبرالیسم و دموکراسی غرب که در گذشته نسبت به آن نفرت داشتند. باید سعی نمود که در مرحله اول در جا نزنیم و ابعاد مختلف داخلی و جهانی این دگرگونی فکری را بشناسیم.}

در میان دول خارجی، من «متحد جهانی» دیگری، سراغ ندارم. به بیان آن سیاستمدارانگلیسی که گفت: انگلستان دوست و دشمن ندارد، فقط منافع دارد؛ دول بزرگ جهانی اساساً نگران و در جستجوی منافع خود هستند و دلشان برای مردم ایران نمی سوزد. } بابک جان تو خود بهتر از من می دانی که غرب یکدست نیست. کسانی در دول غرب هستند که دلشان برای مردم ایران می سوزد. دلشان می خواهد مردم ایران در آزادی زندگی کنند. همان کسانی که به هزاران خارجی پناه می دهند. } ما باید شناختمان را از غرب دقیق تر کنیم. برداشت ما در گذشته نسبت به غرب درست نبود به همین دلیل در پی نابودی آن بودیم و رابطه شاه با غرب را بد می دانستیم. همانگونه که برداشت مان از شوروی و چین درست نبود و حاضر بودیم منافع ایران را فدای منافع آنها کنیم. کاری که امروز جمهوری اسلامی می کند. اینکه هزاران نفر چپ از شرق به غرب پناهنده شده اند و می خواهند کشور خودشان هم مانند غرب رشد کند، و آزادی و دموکراسی داشته باشد، حتماً دلایلی داشته و دارد. باید آن دلایل را شناخت. نباید سطی از کنار این واقعیت های مهم رد شد. } آنها اگر منافع شان اقتضا کند، مارا در بزنگاه ممکن است رها کنند. } من منکر این امر نیستم. برای یک آمریکایی مانند یک فرانسوی یا یک ایرانی، نخست منافع کشور خودش مهم است. این خود هویت فردی و جمعی انسان هاست. } انگونه که دولت شوروی در حساس ترین لحظه مبارزات مردم ایران، رادیو «پیک ایران» را برای خوشایند شاه، بست. } در دول غربی احزاب و نیروهایی هستند که به حقوق بشر و کمک به دموکراسی کشورهای دیگر اعتقاد دارند و بدون در نظر گرفتن ملیت و مذهب افراد از حقوق انسانی آنها دفاع می کنند. دولت ها حتی اگر مخالف آن هم باشند نمی تواند مانع شود. } و آمریکا شاه بیمار و در بستر مرگ را، به ملاحظه آیت الله خمینی به امان خدا سپرد. و اگر ادمردی همچون انور سادات نبود، چه بسا تحویل جمهوری اسلامی شده بود. } من شک ندارم اگر آمریکا شاه را پناه می داد احزاب چپ ایرانی و غیر ایرانی همراه با رژیم جمهوری اسلامی متعرض آن می شدند. کما اینکه برای اشغال سفارت آمریکا همانند اعدام کردن هویداها احزاب چپ هورا کشیدند. چپ باید نقش خود را در این ماجرای مخرب که به مردم و منافع ایران بسیار لطمه زد بیان و آنرا صمیمانه نقد کند. }

لذا کاظم جان! نباید زیادی به دول خارجی امید بست و نسبت به آنها توهم داشت و به امید آنها سیاست گذاری کرد. و یا چنین پنداشت که دول بزرگ، «متحد جهانی» ما در پیکار برای آزادی و دموکراسی هستند. آنها با خطر مسأله هسته ای، چون امنیت اسرائیل راتهیدید می کند، ایران را محاصره اقتصادی می کنند، ولی گمان نکنم حتی یک روز، بخاطر عدم رعایت حقوق بشر یا آزادی و دموکراسی در ایران، دست به تحریم ایران بزنند. } البته که آزادی و دموکراسی باید توسط مردم ایران ساخته شود. در اینجا سخن بر سر متحد جهانی است، نه فراتر از آن. من اضافه می کنم که اگر در ایران جنبشی وجود نداشته باشد متحد جهانی هم نقشی نخواهد داشت. تمام تلاش ها باید برای رشد جنبش های اجتماعی در ایران باشد. ولی اینکه روسیه طرفدار رژیم باشد یا جنبش سبز مهم است. اگر در سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران محکوم می شود باید دید چه کشورهایی با مردم همراهی می کنند و چه کشورهایی با سرکوب گران. این ها نمونه هایی از معنی متحد جهانی است. این حرکات نشان خواهد داد که مردم ایران روی کدام کشورها می توانند حساب کنند. روسیه و چین متحد مردم ایران نیستند، متحد استبداد ایران است. }

بالین حال، می باید از عامل مساعد جهانی که فعلاً فراهم است، برای اعمال فشار روی دولت جمهوری اسلامی، از برای این که زندانیان را آزاد کنند، دست از آزار مردم بردارند، حقوق بشر را رعایت کنند، و یا انتخابات ها را در آزادی برگزار کنند؛ نهایت استفاده را برد. اتفاقاً از مهم ترین وظایف ما در خارج کشور، همین تجهیز افکار جهانی و تشویق آنها برای حمایت از مبارزات مردم ایرانست. } همه این نمونه ها نشان می دهد که شما هم معتقدید که مردم ایران متحد دارند. زیرا در همه این موارد روسیه و چین در برابر خواست مردم ایران قرار گرفته اند. همانگونه که در بالا اشاره کردم دفاع از حقوق بشر و دموکراسی از لیبرالیسم بر می آید و در تمام کشورهای دموکراتیک غرب لیبرال ها هم نقش دارند. در گذشته ام نوشتم کسی که خود را آزاد اندیش می داند و مدافع آزادی و دموکراسی، نمی تواند علیه لیبرالیسم باشد. لیبرالیسم مادر همه آزادی هاست. }

ما متأسفانه «متحد جهانی» در مبارزه برای آزادی و دموکراسی نداریم. ولی بی گمان میلیون ها انسان آزاد منش، صدها حزب سیاسی و تشکلات حقوق بشری، و مطبوعات و غیره نسبت به مبارزات گاه کم مانند ملت ایران، به دیده تحسین می نگرند، حاضرند مثلاً پیام هواداری را امضا کنند یا درمیتینگی شرکت کنند، ولی نه بیشتر!

تفاوت بزرگ رژیم شاه با جمهوری اسلامی از جمله در این است، که رژیم شاه سخت با غرب پیوند خورده بود. وقتی شاه احساس کرد که غرب او را رها کرده است، تعادل خود را از دست داد. جمهوری اسلامی فرآورده غرب و دست نشاندۀ او نیست. اگر امروز در مسالۀ هسته ای آمادۀ سازش است، در اثر فشارهای کمرشکن تحریم اقتصادی است. و گرنه برای تذکرات و قطعنامه های دول بزرگ، تَره هم خورد نمی کرد! لذا کاظم جان امید ما باید به فرجام مبارزات ملت بزرگ ایران باشد نه خارجی ها! {در بالا به این نکته اشاره کردم.}

قربانت بابک امیر خسروی 2012/05/10

ارتمند شما کاظم علمدار